



وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ۖ وَأَحْلَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ ۚ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۴﴾ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسْفِحَاتٍ وَلَا مَتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ۚ فَإِذَا أُحْصِنَ فَمَنْ آتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْنَّ نِصْفَ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ۚ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۵﴾ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۶﴾

و زنان شوهردار (نیز برای ازدواج، بر شما حرام شده‌اند؛ مگر کنیزان‌تان. بی‌شک خداوند (این حکم را) بر شما واجب کرده است، و غیر از این (موارد)، برایتان حلال شده است؛ بدین صورت که با (پرداخت مهریه از اموالتان، در پی (ازدواج با زنی) باشید؛ (البته) در حالی که (قصد ازدواج داشته و) پاک‌دامن باشید؛ نه (این‌که) با بی‌عفتی (با آنان رابطه برقرار کنید). با هریک از آنان که ازدواج موقت کردید، مهریه‌اش را که دادنش واجب است، به آنان بدهید، و در آنچه که پس از (تعیین) مهریه (برای افزایش دوران ازدواج موقت و مبلغ مهریه) به توافق رسیدید، گناهی نکرده‌اید. خداوند همواره بسیار دانا و حکیم است. ۲۴ هر کس از شما که از نظر مالی نتواند با زنان آزاد و پاک‌دامن ازدواج کند، (می‌تواند) از زنانی که در اختیار شما هستند، یعنی کنیزان مؤمن‌تان، (به همسری بگیرد. و ایمان ظاهری آنان برای

ازدواج با ایشان، کافی‌ست؛ زیرا) خداوند از ایمان (قلبی) شما آگاه‌تر است. شما همه از (نوع) یکدیگرید (و آنان نیز مانند شما انسان هستند). پس با اجازه‌ی (مالکانشان که همچون خانواده‌شان هستند)، با آنان ازدواج کنید و مهریه‌شان را به شایستگی به آنان بدهید. (این) در حالی باشد که آنان پاک‌دامن باشند و نه زناکار؛ و پنهانی با مردان رابطه‌ی نامشروع نداشته باشند. هنگامی که (این زنان) شوهر کردند، اگر زنا کنند، (حدّ) بر آنان، نصف حدّی‌ست که بر زنان آزاد شوهردار اجرا می‌شود. این (حکم)، برای کسی از شماست که از سختی و ضرر (بی‌همسری و آلوده شدن به گناه) می‌ترسد. (البته) صبر و تحمل شما (تا رسیدن به همسر آزاد و دلخواه)، برایتان بهتر است. خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۲۵ خداوند می‌خواهد (احکامش را که مصلحت شما در آن است)، برایتان روشن کند و شما را به روش‌های (نیکوی پیامبران و نیکان از) گذشتگان‌تان هدایت کند و (با رحمت و لطفش) به شما توجّه کند. خداوند بسیار دانا و حکیم است. ۲۶

۲۴ - ۲۵. ازدواج موقت

در آیه‌ی ۲۳ و ابتدای آیه‌ی ۲۴، گروه‌هایی از زنان که ازدواج با آنان حرام است، معرفی شده‌اند و سپس زنان دیگر که حرمت شامل آن‌ها نیست، شناسانده شده و گفته شده که مسلمانان می‌توانند با صرف اموال خود، با آنان ازدواج کنند؛ مشروط بر این‌که پاك دامن باشند، و این رابطه، نامشروع نباشد. ازدواج با صرف مال، یادآور پرداخت مهریه است که پیشتر در آیه‌ی ۴ از آن به صدق تعبیر شده؛ اما آیه‌ی شریف، بلافاصله تعبیر پرداخت اجر در برابر استمتاع را به کار برده، این همان است که در روایات شیعه و سنی، «نکاح مُتعه» نامیده شده و «ازدواج موقت» نیز گفته می‌شود (اللبیان، ج ۳، ص ۱۶۵؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۴۱).

برخی ضوابط مهم در ازدواج موقت: در اینجا، برخی از ضوابط ازدواج موقت که موجب آسیب‌زدایی می‌شود و نیز بعضی از جهات شایان دقت آن ذکر می‌شود: الف. يك حکم مهم در ازدواج موقت، علاوه بر مهریه، ضرورت عده نگه داشتن توسط زن پس از پایان دوران مقرر در عقد است؛ یعنی باید دو دوره‌ی عادت زنانگی بر او بگذرد تا بتواند به عقد شخص دیگری در آید. این حکم مهم، موجب ضابطه‌مندی ازدواج موقت می‌شود؛ ب. موضوع مهم دیگر، این‌که چنانچه این ازدواج منجر به بارداری شود، مانند ازدواج دائم، فرزند، منتسب به پدر است. در نتیجه، فرزند این ازدواج، بلا تکلیف نخواهد بود؛ ج. آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی روم که ازدواج را یکی از آیات الهی و دارای نشانه‌هایی برای اندیشه‌ورزان دانسته، محور آن را «مودت»، «رحمت» و «آرامش» شمرده است. همچنین در فرهنگ اسلامی، فرزند صالح، از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی برشمرده شده که در دنیا و آخرت موجب برکت و سعادت است. بی‌تردید تشکیل خانواده از طریق ازدواج دائم است که قانونی آکنده از محبت را برپا می‌کند، مأمّن اهل خانه و محل سکون و آرامش آنان می‌شود و فرزندان شایسته‌ای را در فضایی گرم و صمیمی رشد می‌دهد. همه‌ی این‌ها، مؤلفه‌هایی‌ست که دین مبین بر آن تأکید فراوان کرده است. بنابراین، تأکید اصلی و اساسی اسلام بر ازدواج دائم، روشن و قطعی‌ست؛ د. در حدیثی، امام کاظم علیه السلام در باره‌ی متعه فرموده است: «تو

را چه حاجت به ازدواج موقت؟ خداوند که تو را (به سبب داشتن همسر) از آن بی‌نیاز کرده است.» (کافی، ج ۵، ص ۴۵۱). این سخن، تأییدی بر آن است که ازدواج موقت، قانونی مکمل برای رفع نیازهای خاص است و نه قانونی همگانی و در همه جا.

ضرورت واقع‌گرا بودن قانون: در عین حال، قانونگذار نباید تنها آرمان‌ها را لحاظ کند و صرفاً برای وضعیت آرمانی قانون وضع کند؛ چراکه این کار، به نابسامانی و هرج و مرج منجر خواهد شد. اگر در قانون برای وضعیت ویژه پیش‌بینی نشود، آن قانون ناقص، خود موجب فساد خواهد شد. در موضوع ازدواج ممکن است تغییراتی مانند کشته شدن و کاهش شمار مردان به سبب جنگ پیش آید، یا زنانی در احوال عادی بیوه شوند و زمینه‌ی ازدواج دائم برایشان فراهم نباشد، یا جوانی به علت موجهی قادر به ازدواج دائم نباشد. اسلام، در تعالیم خود، بر آرمان‌ها تأکید ورزیده؛ اما در قوانین خود، واقعیت‌ها را هم دیده است. در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی نور می‌خوانیم: «و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، پاك دامن‌ی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز کند...»؛ اما به این توصیه - و انبوهی از آموزه‌های اخلاقی و معنوی دیگر - اکتفا نشده و راه‌کاری قرار داده شده تا آنان که نمی‌توانند خود را حفظ کنند، آلوده نشوند. نیم‌نگاهی به جنبه‌های گوناگون در روابط دو جنس مخالف که دنیای معاصر با آن درگیر است، نشان از پیچیدگی موضوع دارد و این‌که با آرمان‌گرایی صرف نمی‌توان مسئله را حل کرد.

قضاوت‌هایی دور از واقع‌نگری: شبهه‌کنندگان در باب ازدواج موقت، معمولاً از حقایق بیرونی غفلت می‌ورزند و احکام اسلام را با جامعه‌ای تخیلی و آرمانی می‌سنجند که در آن برای همگان امکان ازدواج دائم هست. اینان البته چشم بر واقعیت‌های تلخ و مشکلات اخلاقی رو به تزاید در جهان معاصر بسته‌اند. برخی نیز با اثرپذیری از تبلیغات گسترده ضد دینی و فرهنگ‌سازی مادی رایج در دنیا، فساد گسترده در جای جای عالم را يك آسیب اجتماعی اجتناب‌ناپذیر و قابل تحمل و پذیرش یا حتی توجیه می‌پندارند؛ اما حکمی مانند ازدواج موقت را که می‌تواند به حل پاره‌ای معضلات کمک کند، با شتاب رد می‌کنند. این نوع قضاوت، علمی نیست.

توجه کنید که امکان سوءاستفاده از يك قانون خوب، دلیلی منطقی برای رد آن نیست. روی‌کرد اساسی اسلام در قانونگذاری، ایجاد زیرساخت‌های اخلاقی‌ست که هر قدر فراهم‌تر شود، اجرای قوانین را به حالت آرمانی نزدیک‌تر می‌کند. / م



وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٣٦﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٣٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٣٨﴾ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيه نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٩﴾ إِنْ تَجَادَبُوا كِبَاءً فَمَاتُمْ عَنْهُ نُكْفَرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٤٠﴾ وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤١﴾ وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَنُكُمْ فَأَتَوْهُم نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٤٢﴾

و خداوند می خواهد (با نگهداری شما از انحراف) به شما لطف و توجه کند، و کسانی که از خواسته های دل پیروی می کنند، انحراف بزرگ شما را می خواهند. ۲۷ خداوند می خواهد بر شما آسان بگیرد؛ (چرا که) انسان ضعیف آفریده شده است. ۲۸ ای مسلمانان، اموال یکدیگر را در میان خود به ناحق نخورید. البته اگر معامله ای (که به وسیله آن، اموال یکدیگر را داد و ستد می کنید و می خورید)، با رضایتی دوطرفه از جانب شما باشد، (ایرادی ندارد)، و خود (و دیگران) را به کشتن ندهید؛ (چرا که) خداوند همواره با شما بسیار مهربان است. ۲۹ و هر کس که این (کارها) را از سر تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را وارد آتشی می کنیم و می سوزانیم. این (کار) برای خدا آسان است. ۳۰ اگر از گناهان بزرگی که از آنها

نهی می شوید، خودداری کنید، گناهان (کوچک) شما را می پوشانیم و از شما می زداییم و شما را در جایگاه ارزشمندی وارد می کنیم. ۳۱ چیزهایی را که خداوند با آنها برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده، آرزو نکنید؛ که همه بر طبق مصلحت و مایه ی قوام زندگی شماست؛ چه این که مردان از آنچه به دست آورده اند، بهره ای دارند و زنان (نیز) از آنچه به دست آورده اند، بهره ای دارند، و (به جای چنین آرزوهایی) از خداوند از لطف و فضلش درخواست کنید؛ (چرا که) خداوند همه چیز (و صلاح هر کس) را به خوبی می داند. ۳۲ برای میراث هر یک از پدر، مادر، خویشاوندان و کسانی که با آنان پیمان بسته اید، وارثانی قرار دادیم. پس (طبق دستور ما) سهم وارثان را بدهید؛ زیرا خداوند همواره بر هر کاری گواه است. ۳۳

۲۲. تمنا چیست؟

تمنا، آرزوی داشتن مزیتیست که دیگری واجد آن است. این آیه، پرهیز از این خوی ناپسند است که افراد مسلمان نباید مزیتی را که دیگری، به علتی، برحسب خلقت یا به سبب سعی و کوشش، واجد آن شده، آرزو کنند و بگویند که ای کاش آن نعمت و مزیت را داشتند؛ با این که می‌داند که این آرزوی او هرگز برآورده نمی‌شود و نتیجه‌ای ندارد. نهی آیه، بدین لحاظ است که آرزوی بیهوده، سبب نگرانی خاطر و تشنگی فکر است، و چه بسا افزایش یابد و صورت حسد یا شک پیدا کند و به دشمنی و فساد منتهی شود (انوار درخشان، ج ۴، ص ۴۹).

فعل نهی (لاتتمنوا)، از تمنا گرفته شده؛ یعنی انسان بگوید ای کاش در فلان ماجرا، فلان جور پیش می‌آمد. اگر چنین گفتاری را تمنا بنامند، ظاهراً از باب نام‌گذاری و توصیف لفظ به صفت معناست؛ چون تمنا، کار زبان نیست؛ بلکه کار دل است. دل وقتی چیزی را دوست دارد، ولی دست یافتن به آن را دشوار یا غیرممکن می‌بیند، آرزو می‌کند؛ چه صاحب این دل، آرزویش را به زبان نیز جاری کند یا نکند.

از ظاهر آیه برمی‌آید که می‌خواهد از آرزویی خاص نهی کند، و آن، آرزوی داشتن برتری‌هاییست که در بین مردم ثابت است؛ برتری‌هایی ناشی از تفاوت‌هایی که بین اصناف انسان‌هاست. بعضی، از صنف مردان‌اند، و برای همین، برتری‌هایی دارند. برخی، از صنف زنان‌اند، و آنان نیز برتری‌های دیگری دارند. آیه‌ی شریف می‌خواهد بفرماید که سزاوار است که آدمی از دل بستن و اظهار علاقه به کسی که فضلی دارد، صرف نظر کند؛ بلکه باید به خدا علاقه بورزد و از او درخواست فضل کند. مراد از فضل، برتری‌هاییست که خدا به هر یک از دو طایفه‌ی مرد و زن داده. خداوند، احکامی در خصوص مردان، و نیز احکامی دیگر در خصوص زنان تشریح کرده است. آن می‌گوید ای کاش من زن بودم، و این می‌گوید ای کاش من مرد بودم. می‌دانیم که هر یک از این دو طایفه، احکامی به نفع خود دارد. برای مثال، سهم‌الارث مرد، بیشتر از سهم‌الارث زن است، و این، مزیتی برای مردان است. در عوض، زنان این مزیت را بر مردان دارند که خرجشان به عهده‌ی خودشان نیست؛ بلکه به عهده‌ی مردان است؛ علاوه بر این که در ازدواج، مردان باید مهریه بدهند، و زنان مهریه می‌گیرند (المیزان، ج ۴، ص ۵۳۳).

این تفاوت‌ها برای چیست و با عدالت خدا سازگار است؟

بسیاری از خود می‌پرسند که چرا بعضی از افراد، استعداد، زیبایی و چیزهای دیگر بیشتری دارند. آیا این «تفاوت‌های طبیعی»، با عدالت پروردگار سازگار است؟ پاسخ این است که

باید به چند نکته توجه کرد: ۱. قسمتی از تفاوت‌های جسمی و روحی و مردم با یکدیگر، معلول اختلافات طبقاتی و نظام اجتماعی یا سهل‌انگاری‌های فردیست که هیچ‌گونه ارتباطی به دستگاه آفرینش ندارد. این‌گونه اختلاف‌ها را باید اختلاف‌های ساختگی و بی‌دلیل دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت، و هیچ‌گاه اسلام بر این‌گونه تفاوت‌ها صحنه نگذاشته است؛ ۲. قسمتی دیگر از این تفاوت‌ها، طبیعی و لازمی آفرینش انسان است؛ یعنی اگر جامعه از عدالت اجتماعی کامل هم برخوردار باشد، باز هم افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه، یک‌شکل نخواهند بود و طبیعاً با هم تفاوت‌هایی دارند. البته باید دانست که معمولاً مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسان‌ها چنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد؛ ۳. یک جامعه، همانند یک پیکر انسان، به بافت‌ها و عضلات و سلول‌های گوناگون نیاز دارد؛ یعنی همان‌طور که بدنی که یکسره از سلول‌های ظریف همانند سلول‌های چشم و مغز ساخته شده، دوام ندارد، جامعه باید از سلول‌های گوناگونی تشکیل شده باشد که یکی وظیفه‌ی تفکر، دیگری مشاهده، آن یکی شنیدن، و دیگری سخن گفتن را عهده‌دار شود (تفسیر نمونه، ج ۳، صص ۳۶۵-۳۶۷).

عدالت، همه‌جا ارزش است؛ ولی تساوی گاهی ارزش است و گاهی ظلم. برای مثال، اگر پزشک به همه‌ی مریض‌هایش یک نوع دارو بدهد، یا معلم به همه‌ی شاگردانش یک نمره بدهد، کار او، تساویست؛ اما عدالت نیست؛ بلکه تبعیض است. تبعیض، این است که بدون دلیل و بر اساس هوای نفس، یکی را بر دیگری ترجیح دهیم؛ در حالی که تفاوت آن است که بر اساس معیارها، یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. بنابراین باید آرزوی عدالت داشت؛ ولی تمنا ی یکسان بودن همه‌چیز و همه‌کس نابعاست. اگر خدا، همه را یکسان نیافریده، طبق حکمت اوست. ما که خدا را عادل و حکیم می‌دانیم، اگر در جایی دلیل و حکمت چیزی را نفهمیدیم، نباید قضاوت عجولانه و جاهلانه همراه با سوء ظن یا توقع نایجا به خدا داشته باشیم یا به دارندگان این نعمت‌ها حسد ورزیم؛ چراکه با فزونی هر نعمتی، مسئولیت بیشتر می‌شود، و با آمدن هر نعمتی، غم از دست دادنش هم همراه است (تفسیر نور، ج ۲، ص ۲۷۹). وجود تفاوت ساختمان روحی و جسمی در قسمت‌هایی که طبیعیست، مقتضای حکمت پروردگار است، و عدالت هیچ‌گاه نمی‌تواند از حکمت جدا باشد. بنابراین آنچه در آیه‌ی شریف در باره‌ی اختلاف میان ساختمان زن و مرد آمده، اشاره‌ای به همین آرزوهاست (تفسیر نمونه، ج ۳، صص ۳۶۵-۳۶۷) /



مردان، سرپرست زنانند؛ برای این که خداوند، برخی از آنان (یعنی مردان) را بر بعضی (دیگر یعنی زنان، از جهاتی) برتری داده است، و (نیز) بدین سبب که (مردان) از اموالشان (برای زنان) هزینه می‌کنند. پس زنان شایسته، (مطابق فرمان خدا، از شوهرانشان) اطاعت می‌کنند و به پاس محافظت خدا (از حقوق شوهران، در) غیاب (آنان، خود) را (از خیانت) حفظ می‌کنند. زنانی که از نافرمانی‌شان می‌ترسید، (نخست) پندشان دهید، و (بعد،) در بسترها از آنان دوری کنید، و (اگر اثر نکرد، به آهستگی و در محدوده‌ی شرع) آنان را تنبیه کنید. اگر از شما اطاعت کردند، بهانه‌ای برای (آزار) آنان نجوید؛ زیرا خداوند بلندمرتبه و بزرگ است. ۳۴ اگر از اختلاف ناسازگاری بین آن دو می‌ترسید، یک داور از خانواده‌ی مرد و یک داور از

الرِّجَالِ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالضَّالِحَاتُ قُنُتٌ حَفِظْتُ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿٣٤﴾ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿٣٥﴾ ﴿٣٥﴾ وَعَبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾ الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾

خانواده‌ی زن انتخاب کنید. اگر (زن و شوهر) سر آشتی داشته باشند، خداوند بین‌شان سازگاری و همدلی ایجاد می‌کند؛ چرا که خداوند همواره بسیار دانا و آگاه است. ۳۵ خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و (همچنین) به خویشان و یتیمان و بینوایان و همسایه‌ی نزدیک و همسایه‌ی دور و یار و هم‌نشین و شخص در راه مانده و (نیز) به کنیزان و غلامان‌تان (نیکی کنید). خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، دوست ندارد؛ ۳۶ همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل و می‌دارند و (برای فرار از انفاق)، آنچه را که خدا از فضلش به آنان داده، پنهان می‌کنند. برای کافران، عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم؛ ۳۷

۳۴. قوام بودن مردان به چه معناست؟

در باره‌ی تعبیر «قوامون» در ابتدای آیه‌ی شریف و عکس‌العمل‌های مربوط به «نُشوز» که در اواخر آن آمده، نکاتی یادآوری می‌شود: الف. شیخ طوسی، فقیه و مفسر بزرگ، در معنای قوام نوشته: «قوام بر دیگری، یعنی عهده‌دار کار او، اعم از نفقه و پوشاک و غیر آن». وی عبارت آیه را چنین معنا کرده است: «مردان (شوهران)، متکفل ادای حقوقی از زنان‌اند.» ایشان، عبارت آیه را از دلایل وجوب نفقه بر مرد می‌داند (المبسوط، ج ۴، ص ۳۲۴ و ج ۶، ص ۲). از عبارت آیه، نوعی تسلط شوهر بر زن استنباط می‌شود که شاید بتوان به مدیریت او تعبیر کرد که طبعاً میزانی تسلط ایجاد می‌کند. البته این تسلط، محدود به موارد معین شده در فقه است و نه فراتر از آن. این موضوع، دقت بیشتری می‌طلبد. ب. در آیه، دو دلیل برای قوام بودن مردان ذکر شده است: دلیل یکم، امتیازی که خداوند به آنان داده است. این توصیف، بسیار جای تأمل دارد؛ و الاً موجب سوءبرداشت می‌شود. علامه طباطبایی در این مورد می‌نویسد: «کلمه‌ی قوام که در این آیه آمده، از ماده‌ی قیام و به معنای اداری امر معاش است، و مراد از فضیلت مردان، زیادتیر بودن نیروی تعقل در آنان است؛ چون حیات مرد، تعقلی، و حیات زن، عاطفی و احساسی است.» (المیزان، ج ۴، ص ۲۱۵). سپس با اشاره به عبارت «فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» می‌نویسد: «این تفضیل، در مجهز کردن مرد به ابزار (یعنی قدرت تدبیری) است که با آن، امر حیات دنیوی یعنی معاش بشر، بهتر نظام می‌گیرد.» (همان، ص ۲۱۶). دلیل دوم قوام بودن مرد نیز عهده‌داری هزینه‌های زندگی است.

ج. منظور از عقل در عبارات فوق، عقل معاش و تدبیرگر در امور زندگی است که در مردان قوی‌تر دانسته شده، و این، با وجهی از عقل که به تعبیر روایات، «وسیله‌ی عبادت خدا و کسب بهشت» (کافی، ج ۱، ص ۱۱) است، تفاوت دارد. این کارکرد مهم و ارزشی عقل، الزاماً در مردان قوی‌تر نیست؛ چه این که بسیاری از مردان، تدبیرگرانی قوی در امور دنیوی‌اند؛ اما در باب بندگی، ضعیف، بلکه عاصی‌اند، و زانی در بندگی، گوی سبقت را از مردان بسیاری ربوده‌اند.

امتیازاتی متقابل: امتیاز ذکر شده، ارزشی مطلق و یکطرفه نیست، بلکه - به بیانی که گذشت - ویژگی ذاتی و طبیعی مردان و موجب برقراری حیات بشری‌ست؛ اما متقابلاً در زنان نیز خصوصیات نهاد شده که حیات بشری به آن‌ها هم وابسته است. علامه طباطبایی در ادامه‌ی بحث، به امتیازاتی در زنان مانند احساسات لطیف و عواطف رقیق اشاره کرده که مجتمع

بشری و زندگی بشر از آن‌ها بی‌نیاز نیست، و سپس نتیجه گرفته است: «این دو تجهیز (مرد را به نیروی تعقل - به معنای یادشده - و زن را به عواطف)، دو تجهیز متعادل است که دو کفه‌ی ترازوی زندگی را در مجتمع مرکب از مرد و زن، متعادل کرده است.»؛ یعنی هر یک از مرد و زن، دارای امتیازاتی‌اند که موجب برقراری نظام خانواده و اجتماع می‌شود. ایشان در ادامه، «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» (آل عمران/۱۹۵) را در همین جهت دانسته؛ که یعنی: «شما - اعم از زن و مرد - از یکدیگرید (و با هم پیوند دارید).» و ادامه داده است: «خداوند، به همین پیوستگی و بعضیت، با عبارت «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» اشاره فرموده است.» (همان، صص ۲۱۶-۲۱۷). آیه فرموده «برخی از آنان را بر بعضی برتری داد.»، و فرموده «فَضَّلَهُمْ عَلَيْهِمْ»؛ که یعنی: «مردان را بر زنان برتری داد.» سخن از امتیاز طرفینی مردان و زنان است، و گرچه این آیه‌ی شریف، به یک سوی موضوع یعنی امتیاز مدیریتی مردان اشاره کرده، نشان داده که این امتیاز، مطلق نیست. صاحب مجمع‌البحرین، در همین راستا از بعضی مفسران که نام نبرده، نقل کرده است: «آیه، هر مردی را بر هر زنی برتری نداده؛ زیرا چه بسیار زنان که بر مردان فراوانی برتری دارند.» (مجمع‌البحرین، ج ۳، ص ۵۶۴).

برتری حقیقی چیست؟: علامه طباطبایی سرانجام می‌نویسد: «مراد از امتیاز طرح‌شده در آیه، کرامت و فضیلت حقیقی یعنی قرب به خدای متعال نیست؛ زیرا از نظر اسلام، برتری‌هایی که جز در زندگی مادی از آن‌ها استفاده نمی‌شود، ارزشی ندارد؛ مگر آن که وسیله‌ی کسب مقام‌های اخروی شود ... و برتری حقیقی، یعنی کرامت مورد اهتمام اسلام، ملاکش تقواست؛ در هر که باشد (مرد یا زن).»

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرَّزْقِ...» (نحل/۷۱): «خداوند، بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی امتیاز داد ...». نشان می‌دهد که در امتیاز در روزی، برتری حقیقی و ارزشی نیست. برتری نداشتن مطلق مردان بر زنان، از بدیهات آیات و روایات است: «ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست. خداوند، دانا و آگاه است.» (حجرات/۱۳): «هر کس کار شایسته کند، مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم، و پادشاه آنان را بر پایه‌ی بهترین اعمالی که کرده‌اند، خواهیم داد.» (نحل/۹۷). نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده‌اند: «زن صالح، از هزار مرد ناصالح برتر است.» (ارشاد‌القلوب، ج ۱، ص ۱۷۵). /



وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ
قَرِينًا ﴿٣٧﴾ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْفَقُوا
مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٨﴾ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضْعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ
لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٩﴾ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ
وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤٠﴾ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَعَصَوُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ
اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ
وَأَنْتُمْ سُكْرَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلا عَابِرِي
سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ
أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لِمَسْتَمِرِّ النَّسَاءِ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً
فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ عَفْوًا غَفُورًا ﴿٤٢﴾ أَلَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ
الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ نُضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٣﴾

و (نیز) کسانی که اموالشان را برای خودنمایی به مردم انفاق می‌کنند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارند. (آری،) کسی که شیطان همدمش باشد، (بداند که شیطان،) بد همدمی است. ۳۸ چه زبانی به آنان می‌رسید اگر به خدا و روز قیامت ایمان داشتند و از آنچه خداوند به آنان روزی کرده، انفاق می‌کردند؟ خداوند همواره به حال آنان، داناست. ۳۹ خداوند، به اندازه‌ی یک ذره (هم) ستم نمی‌کند، و اگر (آن ذره،) کار خوبی باشد، چندین برابرش می‌کند و از نزد خود پاداشی بزرگ می‌دهد. ۴۰ زمانی که از هر امتی، شاهی بیاوریم و تو را شاهی بر ایشان بیاوریم، (حالشان) چگونه خواهد بود؟ ۴۱ آن روز، کسانی که کفر ورزیدند و از پیامبر نافرمانی کردند، آرزو می‌کنند که ای کاش با (خاک) زمین یکسان می‌شدند، و نمی‌توانند هیچ سخنی

را از خداوند پنهان کنند. ۴۲ ای مسلمانان، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا این‌که (با برطرف شدن مستی) بفهمید چه می‌گویید، و در حال جنابت (نیز به نماز و مسجد نزدیک نشوید) تا این‌که غسل کنید. البته اگر رهگذر باشید، (ایرادی ندارد که در حال جنابت از مسجد عبور کنید). (پس) اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما قضای حاجت کرد، یا با زنان تان آمیزش کردید و آنگاه آبی نیافتید، (بر) سطحی پاک از زمین تیمم کنید؛ بدین‌صورت که بخشی از صورت‌ها و (روی) دست‌هایتان را مسح کنید. خداوند همواره بسیار بخشنده و آمرزنده است. ۴۳ آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) به آنان داده شده، توجه نکرده‌ای که گمراهی را می‌خرند و می‌خواهند (شما هم) راه (حق) را گم کنید؟ ۴۴

و حتی با ظلمه در دعوت به باطل هم آواز می‌شود: «آیا کسانی را که از کتاب خدا بهره‌ای داده شده‌اند، ندیده‌ای که گمراهی می‌خرند و می‌خواهند شما نیز گمراه شوید؟» (نساء/۴۴). قرآن، این به‌اصطلاح علمای دین را «کسانی که از کتاب خدا بهره‌ای داده شده‌اند»، معرفی می‌کند تا ایشان و عقولشان را حقیر شمارد؛ یعنی اینان درس‌خواندگانی متوسط هستند؛ نه علمای کامل (تفسیر هدایت، ج ۲، ص ۸۴).

علم ظاهری؛ تکیه‌ناپذیر و عامل انحراف

این آیه‌ی شریف، به چند مصداق از کفر و انحرافات مخالفان از حقایق و راه مستقیم، و به‌ویژه از بنی‌اسرائیل که به خود مغرورند، اشاره می‌کند و می‌فرماید که در این موضوع لازم است توجه بشود به افرادی از اهل کتاب که بهره‌ی مختصری از کتاب آسمانی تورات به دست آورده و به همان مقدار قانع شده‌اند و به سبب عادات و رسوم و افکار ناصحیح خود که موجب انحراف و گمراهی آن‌ها شده است، گذشته از خودشان می‌خواهند شما را نیز منحرف و گمراه کنند. پس، از این جهت باید به دو موضوع کاملاً توجه کرد: ۱. ارتباط اجمالی و مختصر با کتاب آسمانی یا با انبیای الهی، کافی نیست، و لازم است به دقت و به نحو تفصیل و از هر جهت از همه‌ی رشته‌های معارف و احکام استفاده کرد؛ ۲. وابسته بودن مطلق به کتاب و دین آسمانی ایجاب نمی‌کند که دیگران از هر جهت به اعمال و افکار او معتقد شوند و از او پیروی کنند. چه بسیار از این افراد که از مصادیق ضال و مضل هستند و سراپا منحرف و خودپسند و خودخواه‌اند و غیر شایسته برای پیروی.

این دو موضوع، ویژه اهل کتاب نیست؛ بلکه در میان مسلمانان نیز پیدا می‌شود، و پیدایش فرقی مختلف در ملت اسلامی، از همین جریان‌ها نشأت می‌گیرد، و همیشه پیش‌رو و مؤسس این فرقه‌های ضال و مضل، از اهل علم ظاهری طالب دنیا هستند (تفسیر روشن، ج ۵، ص ۳۹۹). /

۴۴. این آیه در مورد چه کسانی است؟

در الدرالمثور آمده که ابن‌اسحاق و دیگران، از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که رفاعه بن زید بن تابوت، یکی از بزرگان یهود، وقتی با رسول خدا ﷺ سخن می‌گفت، زبان خود را تاب می‌داد و مسخره‌کنان می‌گفت: «ارعنا سمعك يا محمد، حتی نفهمك.» (گوش بده، ای محمد! گوش بده تا تو را بفهمانم). آنگاه شروع می‌کرد به بدگویی و عیب‌جویی از اسلام. خدای عزوجل در این باره این آیه را نازل کرد: «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَسِيًّا مِنَ الْكِتَابِ يَسْرُونَ السَّلَاةَ» (المیزان، ج ۴، ص ۶۰۳). این آیه، حال اهل کتاب را باز می‌گوید و ستم‌کاری‌ها و خیانت‌هایی را که آنان در دین خدا کرده‌اند، شرح می‌دهد. روشن‌ترین طایفه‌ای که این آیات با وضع آنان تطبیق می‌کند، یهودیان‌اند. یهودیان به مؤمنان اظهار مودت و خیرخواهی می‌کردند، و از این راه، آنان را فریب می‌دادند. برای مثال، مؤمنان را به بخل و خودداری از انفاق وادار می‌کردند تا نگذارند زحمات مؤمنین به نتیجه برسد، و آنان قدمی به سوی تقدم و تعالی بردارند. این، چیزی است که از ظاهر آیه بر می‌آید، و لازمه‌ی این‌که در شأن یهود و دوستان و هم‌رازه‌های آنان نازل شده باشد نیز همین معناست؛ چون ثمره‌ی دوستی و سر و سر داشتن با یهود، همین بود که با تحریفات یهود از راه منحرف شوند، و هر جا که آن‌ها رفتند، آنان نیز بروند؛ آنان بخل بورزند، و اینان را نیز وادار به بخل کنند. این نکته، از جمله‌ی «وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضَلُّوا السَّبِيلَ...» استفاده می‌شود (المیزان، ج ۴، ص ۵۷۸).

گمراهی؛ نتیجه‌ی خیانت

این گروه از مردم، به علم که چنان امانتی در دست آن‌هاست، خیانت می‌کنند؛ علم خود را می‌دهند و متاع این جهانی می‌ستانند؛ ولی این متاع به دستشان نمی‌رسد؛ مگر آمیخته با گمراهی و انحراف از راه راست. مرد عالمی که در برابر جرایم ظالمان سکوت می‌کند تا سلامتت در خطر نیفتد و برای چند پشیز دم برمی‌آورد، خواه و ناخواه شیوه‌ی عمل ستمگران را تأیید می‌کند، و در نتیجه، توانایی خویش را در تمییز میان حق و باطل از دست می‌دهد



وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا
 ﴿٤٥﴾ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ
 سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَارْعِنَالِيَّ بِالْإِسْنَتِهِمْ
 وَطَعَنَ فِي الَّذِينَ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانظُرْنَا
 لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ
 إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا
 مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَنزِعَهَا
 عَلَيَّ آدِبَارَهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ
 اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
 ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا
 ﴿٤٨﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنفُسَهُمْ بِاللَّهِ يَزْكِي مَنْ
 يَشَاءُ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾ انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ
 الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا
 نَصِيًّا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ
 لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

خداوند به (حال) دشمنان تان داناتر است. و خدا برای سرپرستی و یابوری کافیست. ۴۵ (اهل کتابی که با شما دشمن اند)، یهودیان (هستند که) کلمات را از جاهای خود تغییر می دهند و می گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم»، و (به پیامبر می گویند): «بشنو که (ای کاش) ناشنوا شوی»، و با چرخاندن زبان هایشان و به قصد طعنه در دین (می گویند): «راعنا.»؛ که به عربی یعنی رعایت حاملان را کن؛ ولی به زبان عربی، ناسزاست. این کار را می کنند؛ در حالی که اگر می گفتند «شنیدیم و اطاعت کردیم» و «(ایمان و درخواست هدایتمان را) بشنو.» و (به جای راعنا می گفتند «انظرنا» یعنی) «به ما توجه کن»، بی شک برایشان بهتر و درست تر بود. ولی خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده است. برای همین، فقط اندکی (از آنان) ایمان می آورند. ۴۶ ای اهل کتاب، به آنچه نازل کرده ایم و تصدیق کننده ی آن، (کتابی) است که با

شماست، ایمان بیاورید؛ پیش از آن که درک و فهمشان را به کلی از وجودشان محو کنیم و بدین سبب، آنان را به (کفر و گمراهی) گذشته شان برگردانیم؛ یا همان طور که اصحاب سبت را (که حکم روز شنبه را زیر پا گذاشتند، لعنت کردیم، آنان را (نیز) لعنت کنیم. (آری،) فرمان خدا همواره انجام می شود. ۴۷ مسلماً خداوند (گناه) شرک ورزیدن به (ساحت مقدس) خود را نمی آمرزد و (گناهان دیگر را) غیر از آن برای هر کس که بخواهد، می آمرزد. (آری،) هر کس به خدا شرک ورزد، بی شک با دروغی که بافته، مرتکب گناهی بزرگ شده است. ۴۸ آیا به کسانی که خود را پاک و بی عیب جلوه می دهند، توجه نکرده ای؟ (پاک کردن جان، به دست آنان نیست؛ بلکه خداوند هر که را بخواهد، پاک می کند، و سر سوزنی ستم نخواهند دید. ۴۹ بین (یهودیان) چگونه بر خداوند دروغ می بندند. همین به عنوان گناهی آشکار، کافیست. ۵۰ آیا به کسانی که بهره ای از کتاب (آسمانی) به آنان داده شده، توجه نکرده ای که به بت و معبودهای باطل ایمان می آورند و درباره ی کافران (بت پرست) می گویند: «اینان از کسانی که (به این پیامبر) ایمان آورده اند راه یافته ترند.»؟ ﴿۵۱﴾ **ترجمه و تفسیر آن کریم**

۴۷. ضرورت التزام کامل به چارچوب دین

این آیه، اهل کتاب را به صراحت موظف به پذیرش قرآن و آیین محمدی می‌داند؛ زیرا آنان را ملزم دانسته که به آنچه خداوند نازل فرموده و مؤید داشته‌های آن‌هاست، ایمان بیاورند؛ که آن، جز قرآن نمی‌تواند باشد. سپس تهدید کرده که در صورت خودداری از ایمان، نزد خدا منفور و معذّب خواهند بود. در باره تعبیر آیه به «محو کردن چهره» و «برگرداندن آن به پشت سر»، بیاناتی در تفاسیر آمده؛ اما ترجمه نیز نشان می‌دهد که به هر تقدیر، تهدید سختی است. به‌رغم چنین تصریحاتی مبنی بر الزام اهل کتاب به قبول اسلام و قرآن، از برخی آیات، برداشتی دیگر (تکثرگرایانه: عقیده به حقانیت ادیان مختلف و مخالفت با تأکید بر حقانیت انحصاری یک دین مثلاً اسلام از سوی باورمندان به آن) شده است. از جمله‌ی آن‌ها، آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی بقره که فرموده گروندگان به آیین یهود و نصاری و صابئان (پیروان حضرت یحیی)، به شرط ایمان به خدا و قیامت و عمل صالح، اهل نجات‌اند. ذیل این آیه (ص ۱۰)، توضیحاتی در نفی این تصور غلط بیان شده که ایمان یهودیان و مسیحیان به خداوند و روز جزا بدون پذیرش اسلام و صرفاً با اهل عمل صالح بودن، مقبول درگاه الهی است. محور پاسخ این بود که «ملاك عمل صالح، تطابق آن با وحی است.» بر این اساس، مسیحی و یهودی‌ای که قرآن، او را اهل ایمان و عمل صالح دانسته، کسی است که به همه‌ی تعالیم و دستورهای دینی و کتاب آسمانی خویش ملتزم باشد. از طرفی، تورات و انجیل به صدق نبوت پیامبر اسلام ﷺ شهادت داده، و قرآن، آن حضرت را «کسی که حقانیت او را در تورات و انجیل می‌یابند» (اعراف/۱۷۵)، شناسانده است. بنابراین، در فرهنگ قرآنی، کسی از اهل کتاب، دارای ایمان و عمل صالح است که به پیامبر اسلام ﷺ ایمان آورده باشد.

آیه‌ی دیگر، در باره‌ی آنان می‌فرماید: «و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی موافق نشانه‌هایی که با خود داشتند، به سویشان آمد ... وقتی آنچه را که (از قبل) شناخته بودند، نزد آنان آمد، بدان کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.» (بقره/۸۹). پس در قرآن، بر شناخته‌شده بودن حقانیت اسلام و قرآن نزد اهل کتاب تأکید شده است.

در واقع، شدت لحن آیه‌ی صدر کلام - و نمونه‌های دیگری که ذکر شد -، راه هرگونه سوء برداشت تکثرگرایانه از آیاتی مانند ۶۲ بقره را می‌بندد.

شدت لحن برای اتمام حجت: از بیانات قبل می‌توان

این نتیجه را گرفت که تهدید اهل کتاب به مجازات سنگین در صورت نپذیرفتن اسلام، بدین علت است که حقیقت برای آنان مکشوف، و حجت تمام بوده است. آری، قرآن کریم، با حق‌پوشی و کتمان بسیار سخت برخورد کرده است.

در واقع، قرآن کریم، در کنار این بیانات شدیدالحن، با تعبیراتی از این قبیل که «یهود و نصاری اگر به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و عمل صالح کنند، اهل نجات خواهند بود»، تأکید می‌ورزد که از آنان، توقع کار دشواری ندارد، و ایشان اگر صرفاً به دین خود پای‌بند باشند، حقانیت پیامبر اسلام ﷺ را می‌پذیرند و به حضرت ایمان می‌آورند: «ای اهل کتاب، پیامبر ما به سویتان آمد تا بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می‌کردید، روشن کند... از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند، به برکت آن، کسانی را که از خوشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به اذن خود، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آن‌ها را به راه راست (بدون انحراف)، راه می‌نماید.» (مائده، ۱۵ و ۱۶)

التزام کامل به دین: خطای اشاره‌شده در پیش، تعمیم دیگری نیز در حیطه‌ی مسلمانی دارد؛ بدین شرح که قید «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، صرفاً التزام به اخلاق و مناسبات اجتماعی تعبیر شود؛ ولو بدون پای‌بندی کامل به احکام دینی! این برداشت خطا، گاه با استدلالی مشابه خطای مذکور همراه می‌شود. قرآن کریم به مسلمانانی که ایمان دارند و عمل صالح می‌کنند، بشارت‌های فراوانی داده است. برای نمونه، در آیات ۸۲ بقره، ۹ مائده، ۲۹ رعد، ۲۹ و ۹ بینه، این افراد، جاوید در بهشت، مشمول بخشایش الهی و اجر بسیار بزرگ، دارای برترین عاقبت، و در نهایت، بهترین انسان‌ها معرفی شده‌اند. نقطه‌ی لغزش این است که گمان شود معنای قید «عمل صالح» در چنین آیاتی، صرفاً پای‌بندی شخص به اصول اخلاق اجتماعی است؛ هرچند مثلاً در اجرای احکام دینی، سست یا سهل‌انگار باشد. بطلان این برداشت، از بدیهیات آیات و روایات است. چنان‌که گذشت، «ملاك عمل صالح (در مرتبه‌ی بعد از حُسن عقلی)، تطابق آن با وحی است.» عمل صالح در فرهنگ قرآن، مجموع احکام و اخلاق دینی را شامل می‌شود. اهتمام در عمل به همه‌ی دستورهای قرآنی و دینی، شرط صادق بودن وصف «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» است.

پیام آیه‌ی صدر کلام این است که به حقایقی که به شما رسیده، پای‌بند باشید و با دین، گزینشی برخورد نکنید؛ که مجازات سختی خواهد داشت. البته هرچند مخاطب مستقیم آیه، اهل کتاب‌اند، مسلمانان نیز می‌توانند از آن درس بگیرند.

م/



آن (یهودی)ها، کسانی هستند که خداوند لعنت‌شان کرده است، و هر کسی را خدا لعنت کند، برایش هیچ یآوری نخواهی یافت. ۵۲ آیا آنان بهره‌ای از فرمان‌روایی دارند؟ که در این صورت، سر سوزنی به مردم نخواهند داد. ۵۳ آیا به مردم پیامبر و خاندانش) به سبب آنچه خدا از لطف و فضلش به آنان داده، حسد می‌ورزند؟ حال آن‌که بی‌شک به خاندان ابراهیم، کتاب (آسمانی) و حکمت دادیم، و به آنان فرمان‌روایی بزرگی دادیم. ۵۴ و برخی از یهودی‌ها به او ایمان آوردند و بعضی از آنان از او روی برگرداندند. شعله‌های دوزخ (برای آنان) کافی‌ست. ۵۵ کسانی که به آیات و نشانه‌های ما کفر ورزیدند، به زودی آنان را در آتشی (سهمگین) وارد می‌کنیم و می‌سوزانیم؛ که هرگاه پوست‌هایشان بریان شود و بسوزد، پوست‌هایی را به جای آن‌ها

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾ أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذْ لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَاهُ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّبُهُمْ نَارًا كَمَا نَصَلَّبْتُمْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلٌّ لَئِلَّا ﴿٥٧﴾ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

﴿٥٧﴾

می‌آوریم تا عذاب را بچشند. خداوند همواره شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۵۶ و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، به زودی آنان را در بهشت‌هایی وارد خواهیم کرد که از زیر (درختان) آن، رودهایی جاری‌ست و همیشه در آن می‌مانند. در آنجا، همسرانی دارند که (از هر ناپاکی و بدخلقی) پاک شده‌اند، و آنان را در سایه‌ای که از آفتاب و گرما حفظ می‌کند، وارد خواهیم کرد. ۵۷ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش باز گردانید و هنگامی که بین مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. آنچه که خدا به شما نصیحت می‌کند، چه نیکوست! خداوند، بسیار شنوا و بیناست. ۵۸ ای مسلمانان، از خدا و پیامبر و صاحبان امرتان (یعنی امامان معصوم) اطاعت کنید؛ پس اگر در مطلبی با یکدیگر دچار اختلاف شدید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این (اطاعت و ارجاع دادن)، بهتر است و عاقبتی نیکوتر دارد. ۵۹

نیازمند قانون الهی در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون و محفوظ از ضعف، نقص، خطا و نسیان باشد، و از سویی دیگر، نیازمند حکومتی دینی و حاکمی عالم و عادل برای تحقق و اجرای آن قانون کامل است. حیات انسانی در بُعد فردی و اجتماعی اش، بدون این دو یا یکی از آن‌ها متحقق نمی‌شود، و نبود آن دو، در بعد اجتماعی، سبب هرج و مرج و فساد و تباهی جامعه می‌شود که هیچ انسان خردمندی به آن رضا نمی‌دهد.

۲. دلیل مرکب از عقل و نقل

صلاحیت اسلام برای بقا تا قیامت، امری قطعی است و هیچ‌گاه بطلان و نقص در آن راه نمی‌یابد (رک: فصلت/۴۲). با وجود این، تعطیل کردن اسلام و اجرا نکردن احکام و حدود آن در عصر غیبت، سدّ از سیل خدا و مخالف با ابدیت اسلام در همه‌ی شئون عقاید، اخلاق و احکام است. بنابراین نمی‌توان در عصر غیبت که ممکن است - معاذ الله - طولانی شود، حکم جاهلیت را به دست زمامداران خودسر اجرا کرد. بررسی احکام سیاسی - اجتماعی اسلام، گویای این نکته است که بدون زعامت فقیه جامع‌الشروط، تحقق این احکام (استنباط احکام شرعی از منابع دینی و اجرا کردن آن در جامعه‌ی اسلامی)، امکان‌پذیر نیست و عقل نیز حکم می‌کند که خداوند در چنین وضعی، مسلمانان را بی‌سرپرست رها نکرده است.

در همین مورد باید توجه کرد که استنباط و اجرای احکام شرعی، یک امتیاز و منزلت غیرعادی برای فقیه نیست؛ بلکه وظیفه است؛ همچنان‌که وظیفه‌ی رسول خدا و امامان معصوم نیز اجرای بی‌کم‌وکاست حدود الهی بوده است (ولایت فقیه، امام خمینی، صص ۴۲۰-۴۲۰).

۳. دلیل نقلی

برای اثبات ولایت فقیه، به احادیث متعددی استناد شده است که به مفاد برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. امام صادق علیه السلام فرموده است: «علماء، وارثان انبیا هستند.» (کافی، ج ۱، ص ۳۲).
۲. حضرت ولی عصر (عج) می‌فرماید: «در حوادث و پیشامدها، به روایان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند، و من، حجت خدایم.» (همان، ج ۳، ص ۱۸۱).
۳. امام صادق علیه السلام، وظیفه‌ی دوری منازعات میان شیعیان را به کسی سپرده که حدیث معصومین را روایت، و در حلال و حرام ایشان مطالعه کرده و صاحب‌نظر شده و احکام و قوانین ایشان را شناخته است. سپس فرموده است که باید (منازعه‌کنندگان) به حکم او راضی شوند؛ چراکه من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام، و اگر حکم او را قبول نکنند، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده‌اند، و کسی که ما را رد کند، خدا را رد کرده است، و این در حد شکر به خداست (کافی، ج ۱، ص ۶۷). ا/ب

۵۹. ولایت فقیه، همان ولایت رسول الله است

تبیین دو ساحت متفاوت از اطاعت

آیه‌ی شریف که اطاعت از خدا را از اطاعت از رسول خدا جدا کرده است، به ما می‌فهماند که این دو اطاعت، از دو سنخ است. کلیه‌ی احکام شرع الهی، اوامر خداست. پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ابواب، امری ندارد؛ لکن اگر مردم را مثلاً به نماز وامی‌دارد، تأیید و اجرای حکم خداست، و ما هم که نماز می‌خوانیم، امر خدا را اطاعت می‌کنیم. البته از آن باب که خداوند دستور داده که رسولش اطاعت شود (حشر/۷؛ آل عمران/۳۱)، اطاعت از ایشان، در حقیقت، اطاعت از خداست؛ اما ایشان، اوامری خاص خود دارند که همان‌هایی‌ست که از ناحیه‌ی خود آن حضرت صادر می‌شود، و امر حکومتی‌ست؛ مثلاً کیفیت مرزبانی، کیفیت جمع‌آوری مالیات، گسیل سپاه برای دفاع و ... امت رسول الله صلی الله علیه و آله، همچنان‌که مأمورند در این موارد از ایشان اطاعت کنند، به اطاعت از اولی‌الامر نیز مأمورند (ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۷۵).

اولی‌الامر، کیان‌اند؟

اگرچه آیه‌ی شریف، چون به اطاعت مطلق و بی‌قید و شرط اولی‌الامر امر کرده، بر عصمت اولی‌الامر دلالت می‌کند، و کسی که احتمال اشتباه علمی و عملی یا سهو و نسیان دارد، اطاعت از او مقید است (ولایت فقیه، جوادی آملی، صص ۹۸-۹۹)، چراکه فرمان مخلوق اگر برخلاف فرمان خالق یعنی خداوند باشد، نادرست است و اعتباری ندارد (بحار، ج ۱۰، ص ۲۲۷)، باید توجه داشت که معصومین، اولی‌الامر بالاصاله هستند؛ ولی در عصر غیبت معصوم، طبق ره‌نمود عقل و نیز به دستور خود معصومین، نایبان ایشان، اولی‌الامر هستند؛ اما اولی‌الامر بالتبع؛ نه اولی‌الامر بالاصاله، و همان‌گونه که در عصر حضور و ظهور معصوم، نایبان خاص، بسیاری از کارها را بر عهده داشتند و مباشرت خود معصوم، شرط نبود، در عصر غیبت نیز نایبان عام، اداره‌ی امور را به دست دارند و ولایت تشریحی ایشان در شئون و امور جامعه، معتبر است. البته این نایبان عام امامان معصوم، در موضوع رهبری و حکومت باید واجد سه شرط فقاقت، عدالت و توان تدبیر و مدیریت نظام اسلامی باشند؛ فقیه عادل که غیر از بینش سیاسی، لازم است فن مدیریت را نیز بداند. فقیهانی که بینش سیاسی و توانایی مدیریت نداشته باشند، فقط برای قضاء و مرجعیت منصوب‌اند (ولایت فقیه، جوادی آملی، ص ۳۷۰).

ادله‌ی اثبات ولایت فقیه

سه دلیل برای اثبات ولایت فقیه می‌توان اقامه کرد (همان، صص ۱۶۸-۱۵۰).

۱. دلیل عقلی محض

حیات اجتماعی انسان و نیز کمال فردی و معنوی او، از سویی



الْمُرْتَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ
وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ
وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ
ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ
اللَّهُ وَالْإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ
صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا
قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا
إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا
فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَعَظَّمَهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِ
أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا
لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ
حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

آیا به کسانی توجه نکرده‌ای که می‌پندارند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان دارند (؛ اما) می‌خواهند داوری را نزد (آن شخص) طغیانگر ببرند؟؛ حال آن‌که مأمور شده‌اند به او کافر شوند، و شیطان می‌خواهد آنان را دچار گمراهی دور و درازی کند. ۶۰ و هنگامی که به آنان گفته شود که به سوی آنچه خدا نازل کرده و نزد پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که به کلی از تو روی برمی‌گردانند. ۶۱ پس چگونه است که چون مصیبتی به سبب دستاورد گذشته‌شان به آنان می‌رسد، در حالی که به خدا سوگند می‌خورند، نزد تو می‌آیند (و می‌گویند): «ما (با داوری بردن نزد آن شخص طغیانگر)، فقط در پی نیکوکاری و سازش (بین طرفین دعوا) بودیم.»؟! ۶۲ آنان، کسانی هستند که خداوند آنچه را (که از شرك و نفاق) در دل‌هایشان است، (به خوبی) می‌داند.

پس، از (مجازات) آنان صرف نظر کن و برایشان خیرخواهی نما و (درباره‌ی عواقب نفاقشان)، به آنان سخنی رسا بگو که در جان‌شان اثر کند. ۶۳ هر پیامبر را فقط برای این فرستادیم که با اجازه‌ی خداوند مورد اطاعت (مردم) قرار گیرد. و اگر آنان هنگامی که (با نافرمانی) به خودشان ستم کردند، (به جای عذر تراشی)، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر (نیز) برایشان آمرزش می‌طلبید، حتماً خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. ۶۴ (ولی) نه، (چنین نیست). به پروردگارت سوگند که آنان ایمان (حقیقی) نخواهند داشت؛ مگر این‌که در آنچه بین‌شان اختلاف افتاده، تو را داور کنند و آنگاه از قضاوت تو هیچ احساس ناراحتی در وجودشان نیابند و کاملاً تسلیم شوند. ۶۵

۶۴. توسل

فقهی از اهل سنت که شامل احکام چهار مذهب فقهی تسنن و مقبول مجامع معاصر آنان است، با عنوان «الفقه علی المذاهب الاربعه» (تألیف عبدالرحمن الجزیری، کتاب الحج، باب زیارة قبرالنبی ﷺ) مشاهده می‌شود. جالب توجه این‌که - برخلاف اکثر قریب به اتفاق صفحات این کتاب - در این بخش، هیچ پاورقی‌ای که اختلاف نظری را بازگو کند، وجود ندارد. از جمله، در این کتاب (ج ۱، ص ۱۱۰۰) می‌خوانیم: «تردید نیست که زیارت قبر پیامبر ﷺ، از عظیم‌ترین وسایل تقرب به خداوند و والاترین آن‌هاست. فقها، آداب زیارت قبر پیامبر ﷺ را به ترتیبی که خواهد آمد، بیان کرده‌اند ... هنگامی که زائر، دیوارهای مدینه را دید، بر پیامبر ﷺ درود بفرستد و بگوید: پروردگارا، این حرم پیامبر توست. پس آن را مایه‌ی حفظ من از آتش و ایمنی از عذاب و حساب سخت قرار ده [توجه کنید که این عبارت کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه»، به معنای توسل به شهر پیامبر ﷺ است.] ... [پس از بیان برخی آداب و بخش‌هایی از زیارت‌نامه] و سلام کسی را که به او سفارش کرده، به پیامبر ﷺ برساند و بگوید: سلام بر تو، ای رسول خدا، از جانب فلان شخص. او از شما شفاعت می‌طلبد. پس برای وی و همه‌ی مسلمانان شفاعت کنید [ملاحظه کنید که چنین خطابی، به معنای زنده دانستن حضرت و اعتقاد به اطلاع ایشان از زائر است.] ... سپس مقابل سر شریف حضرت بایستد و بگوید: بارالها، تو گفتی، و سخت حق است که «و اگر اینان، وقتی به خود ستم می‌کنند، نزد تو بیایند و از خدا آمرزش بخواهند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار کند، خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت.»، و ما به سوی تو آمده‌ایم؛ در حالی که سخت را شنیده، امرت را اطاعت کرده و از پیامبرت شفاعت می‌طلبیم.»

بخش اخیر، متضمن این باور است که حکم آیه‌ی شریف، پس از رحلت رسول خدا ﷺ همچنان برقرار و پابرجاست؛ ضمن آن‌که ثابت می‌کند که عقیده به حیات و آگاهی برزخی، دست‌کم در باره‌ی شخص پیامبر ﷺ، یک عقیده‌ی اسلامی، و ادعای قطع ارتباط عموم اهل برزخ با این عالم، مخالف باور عمومی مسلمانان است. /

این آیه، از مهم‌ترین مدارک قرآنی در باره‌ی توسل است. آیه فرموده که اگر منافقین که شرح حال آنان در آیات قبل آمده و به خود ستم کرده‌اند، نزد رسول خدا ﷺ بیایند و استغفار کنند، و حضرت نیز برای آن‌ها استغفار کند، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌باند. این روند دقیقاً همان «توسل به اولیای خدا» یعنی واسطه قرار دادن آنان در درگاه الهی‌ست. آیات دیگری از قرآن کریم نیز این مبنا را تأیید می‌کند؛ مانند آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی یوسف که درخواست استغفار پسران حضرت یعقوب ع از پدر و قبول ایشان را گزارش می‌کند؛ یا «هنگامی که به آنان گفته شود: بیاید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهای خود را (از روی استهزا و غرور) تکان می‌دهند، و آن‌ها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده‌اند و تکبر می‌ورزند.» (منافقون/۵). وقتی بر اساس سیاق آیات، منافقین، مشمول این فضیلت پیامبرند، مؤمنان به طریق اولی چنین‌اند. به‌علاوه، دستور به استغفار کردن حضرت برای مؤمنان، در چند آیه (مانند ممتحنه/۱۲) آمده است.

گاه برای ردّ دلالت آیه گفته‌اند که این منافقین چون به رسول خدا ﷺ بدی کرده بودند، می‌بایست از ایشان عذرخواهی می‌کردند تا خدا نیز از آنان درگذرد؛ پس کارشان توسل نبوده است. پاسخ این اشکال، این است که دستور آیه، به‌روشنی، درخواست وساطت پیامبر ﷺ در درگاه الهی برای مراجعان از طریق استغفار کردن است و نه درخواست بخشش از شخص پیامبر ﷺ؛ هرچند مراجعه به حضرت، معنای عذرخواهی از ایشان را نیز در بر دارد.

این يك اعتقاد مشترك اسلامي است که رحلت رسول خدا ﷺ مانع دستور آیه برای توسل نیست؛ چنان‌که همین آیه، در متون زیارت‌نامه‌های نقل‌شده در منابع مهم فریقین آمده است. چون باور شیعی به توسل، بسیار روشن است، نمونه‌هایی از اهل سنت تقدیم می‌شود: ۱. علامه امینی، در اثر گران‌سنگ خود، «الغدیر»، طی بیش از ۶۰ صفحه (ج ۵، صص ۹۳-۱۵۶)، مستندات زیارت مرقد پیامبر ﷺ و متن زیارت‌نامه‌های مشتمل بر آیه‌ی مذکور را از مشاهیر اهل تسنن آورده است؛ ۲. فشرده‌ی مطالب الغدیر، در مجموعه‌ای



وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا
 مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا
 يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا
 لَا تَنْبَهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا
 مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ
 أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
 وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ
 اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا
 حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوَانْفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾ وَإِنَّ مِنْكُمْ
 لَمَنْ لِيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ
 إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ
 لَيَقُولُنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلَيْتَنِي كُنْتُ
 مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

(آری)، اگر ما بر آنان مقرر می کردیم که یکدیگر را بکشید، یا (همگی) از سرزمین تان بیرون روید، تنها اندکی از آنان، این کار را می کردند، و اگر آنان به آنچه پند داده می شوند، عمل می کردند، بی شک برایشان بهتر و (برای ایمانشان) استوارتر بود. ۶۶ و در آن صورت حتماً از نزد خود پاداشی بزرگ به آنان می دادیم. ۶۷ و بی شک به راه راست هدایت شان می کردیم. ۶۸ (آری)، هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، با کسانی همراه است که خداوند به آنان نعمت بخشیده است؛ یعنی پیامبران و صدیقان و گواهان (اعمال) و شایستگان. آنان چه هم نشینان خوبی هستند! ۶۹ این لطف و فضل (بزرگ)، از جانب خداست. و همین که خداوند درجات ایمان هر کس را به خوبی می داند، کافی است. ۷۰ ای مسلمانان، سلاحتان را برگزید (و با تمام

توان آماده ی جهاد باشید) و گروه گروه یا جمعی (برای جهاد) بیرون روید. ۷۱ بی شک در میان شما کسی هست که (در کار جنگ) درنگ و تأخیر می کند و اگر به شما آسیبی برسد، می گوید: «بی تردید خدا به من لطف داشت که همراه شان حاضر نبودم.» ۷۲ (ولی) اگر از جانب خدا به شما لطف و عنایتی برسد (و غنایم بسیاری نصیب تان شود)، حتماً خواهد گفت: «ای کاش من با آنان بودم تا (از غنایم و منافع جنگ) بسیار بهره مند می شدم.» چنان (با حسرت سخن می گوید) که گویی هیچ (ارتباط و) دوستی ای میان شما و او نبوده است (تا با شما در جهاد همراه شود). ۷۳ کسانی که زندگی دنیا را در مقابل (به دست آوردن) آخرت می فروشند، باید در راه خدا بجنگند. هر کس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد. ۷۴

۶۹. تبعیت از رسول الله ﷺ

فراوانی آیات قرآنی که به پیروی از رسول خدا ﷺ امر کرده‌اند، همچنین مضامین بسیار قوی آن‌ها، از مفاهیم تأمل‌برانگیز کتاب خداست. برای نمونه، در همین سوره تا بدین‌جا، ۸ آیه بدین موضوع صراحت کرده‌اند؛ آیات ۱۳، ۱۴، ۴۲، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۵ و آیه‌ی حاضر.

در بسیاری از این آیات، تبعیت یا نافرمانی از خدا و رسول ﷺ در پی هم آمده‌اند. نمونه‌اش آیات ۱۳ و ۱۴ این سوره است که شرط ورود به بهشت را اطاعت از خدا و پیامبرش دانسته و سپس فرموده است: «آن کس که خدا و پیامبرش را نافرمانی و از مرزهای او تجاوز کند، در آتشی واردش می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او مجازات خوارکننده‌ای است.» در برخی از آیات نیز تبعیت از رسول خدا ﷺ جداگانه طرح شده است. نمونه‌اش آیه ۴۲ این سوره است که با لحنی شدید فرموده است: «در آن روز (قیامت)، آن‌ها که کافر شدند و با پیامبر مخالفت کردند، آرزو می‌کنند که ای کاش خاک آن‌ها با زمین‌های اطراف یکسان می‌شد.» آیه‌ی ۶۱ نیز منافقان را چنین وصف کرده است: «و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: به سوی آنچه خداوند نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از تو رو می‌گردانند.» در المیزان می‌خوانیم: «آیه، موضوع روی‌گردانی را به رسول اختصاص داده و فرموده که از تو اعراض می‌کنند؛ با وجود آن‌که به سوی کتاب و رسول توأمماً دعوت شده بودند و نه فقط به سوی رسول، و این بدان جهت است که ... اعراض‌کنندگان کافر نیستند تا آشکارا از کتاب خدا روی‌گردانند؛ بلکه منافق‌اند و به داشتن ایمان به آنچه خدا نازل کرده، تظاهر می‌کنند، و در عین حال، از رسول او رو برمی‌گردانند. از اینجا روشن می‌شود که فرق گذاشتن بین خدا و رسول او، نفاق است، و کسی که ادعا می‌کند که من تسلیم حکم خدا هستم، ولی نسبت به حکم رسول توقف و تردید دارم، بدون شک منافق است.» (المیزان، ج ۴، ص ۴۰۳).

آیه‌ی ۶۵ اما لحن و سیاق ویژه‌ای دارد: «به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود مگر این‌که در اختلافات خود، تو را به داوری بطلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناخوشنودی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.» این آیه،

در حوزه‌ی تبعیت از رسول خدا ﷺ عمل کردن به حکم حضرت را کافی نمی‌داند؛ بلکه تسلیم قلبی و نداشتن هیچ شائبه و نارضایتی در قبال آن را شرط ایمان می‌شمرد، و در ادامه نیز باز بر تسلیم بودن تأکید می‌ورزد. این یعنی بالاترین درجه‌ی تبعیت. خداوند در بیان دیگری از این موقعیت ممتاز فرموده است: «کسی که از پیامبر اطاعت کند، تحقیقاً خدا را اطاعت کرده است.» (نساء/۸۰). این حد والای مطاع بودن، در ازای جایگاه برجسته‌ای است که پیامبر ﷺ واجد بوده‌اند؛ مقامی شامل علم سرشار لدنی و عصمت الهی.

آیه‌ی صدر کلام، اهمیت پیروی از رسول ﷺ را از زاویه‌ی دیگری نمایانده و آن را در کنار تبعیت از خداوند، منجر به همراهی با «الَّذِينَ آمَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (کسانی که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده) شمرده است. این یعنی اجابت همان دعایی که هر مسلمانی روزانه بارها تکرار می‌کند: «اهِدْنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». تبعیت از پیامبر ﷺ، همراه شدن با پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان است. آیه‌ی بعد، با تعبیر «ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ»، بر اهمیت جایگاه وعده‌داده‌شده تأکید می‌کند. در المیزان می‌خوانیم: «... کلمه‌ی ذلک را آورده که مخصوص اشاره به دور است [یعنی مشاراً الیه، در جایگاه بسیار والایی قرار دارد] ... و الف‌ولام بر سر خبر [الفضل] آورده، تا [الف‌ولام استغراق که حکایت از جمیع مراتب دارد یا الف و لام جنس] بر عظمت این فضل دلالت کند.» (المیزان، ج ۸، ص ۴۰۸).

در برخی روایات، مصادیق صدیقان، شهدا و صالحان، برخی از اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام دانسته شده‌اند (مثلاً امیرالمؤمنین برای گروه نخست) (کفایة الاثر، ص ۱۸۳). علامه طباطبایی، تعبیری در باره‌ی «شهدا» در آیه‌ی شریف دارد که با این بیان همسوست: «گفتیم که شهدا در قرآن کریم به معنای گواهان در اعمال است و در هیچ جای قرآن، از ماده‌ی «ش.ه.د»، کلمه‌ای به معنای کشته در معرکه جنگ نیامده؛ بلکه مراد از آن، افرادی است که بر اعمال مردم گواه‌اند (یعنی حجج الهی)» (همان). آنچه اشاره‌وار گذشت، نبی‌ی نیز به کسانی است که با روی‌کردهای گوناگون از جمله «ادعای کفایت قرآن»، از مقام رسول خدا ﷺ فرو می‌کاهدند. / م



وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ
الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
نَصِيرًا ﴿٧٥﴾ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ
الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ إِذَا فِرْقٌ
مِنْهُمْ يَخِشُونَ النَّاسَ كَخَشِيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشِيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ
كُتِبَتْ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا
قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾ أَيَّمَاتُ كُنُونَا
يُدْرِكُكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ
يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ
قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ
حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ
فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

چه شده که در راه خدا و (برای نجات) مردان و زنان و کودکان (مسلمان) که به سبب ضعف و فقرشان (از طرف کافران) تحت فشار قرار دارند، نمی جنگید؟؛ همانان که می گویند: «پروردگارا، ما را از این شهر که مردمش ستم کارند، خارج کن و از نزد خود برایمان سرپرستی قرار ده و از نزد خود برایمان یآوری قرار ده.» ۷۵ مؤمنان در راه خدا می جنگند و کافران در راه (شیطان) طغیانگر می ستیزند. پس با دوستان (و هواداران) شیطان بجنگید؛ که نیرنگ شیطان همواره ضعیف است. ۷۶ آیا توجه نکردی به کسانی که (پیش از هجرت) به آنان گفته شد «(اکنون از جنگ) دست بردارید و نماز را کامل و بی نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب)»، (و آنان از این که نباید جنگ کنند، ناراحت بودند)؟ پس هنگامی که

جنگ بر آنان واجب شد، یکباره گروهی از آنان، از مردم (کافر) می ترسند؛ همچون ترس از خدا یا ترسی بیشتر. گفتند: «پروردگارا، چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چرا تا زمانی نزدیک (که مرگ طبیعی مان فرا رسد،) به ما مهلت ندادی؟» بگو: «بهره‌ی (زندگی) دنیا، ناچیز است، و آخرت برای کسانی که خود را (از خشم خدا) حفظ می کنند، بهتر است و سر سوزنی ستم نخواهید دید.» ۷۷ هر جا باشید، مرگ به شما خواهد رسید؛ هر چند در قلعه‌هایی مستحکم باشید. اگر خیر و خوبی به آنان برسد، می گویند: «این از جانب خداست.» و اگر (پیشامد) بدی به آنان برسد، می گویند: «از طرف توست.» بگو: «همه از نزد خداست.» چه شده که این مردم به فهم هیچ سخنی نزدیک (هم) نمی شوند؟ ۷۸ هر خوبی و خیری به تو برسد، از طرف خداست، و هر (پیشامد) بدی به تو برسد، از خود توست. تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و همین بس که خدا، گواه (بر نبوت تو) است. ۷۹

و قبح است. این بیان البته نافی این معنا نیست که خوبی همیشه خوب، و بدی همواره بد است. عملی که در راستای سعادت انسانی باشد، همیشه خوب است، و عملی که راستای شقاوت و ضلالت انسان باشد، همواره بد است. عدل همیشه خوب است و ظلم همواره بد. اگر اختلافی نیز وجود دارد، در باب مصادیق عدل و ظلم است؛ و الا در طول تاریخ، همه‌ی انسان‌ها، عدل را تحسین، و ظلم را تقبیح کرده‌اند (ر.ک: همان، صص ۹-۱۶).

نتیجه

عنوان حسن و خوبی به موجودی اطلاق می‌شود که بهره‌ی بیشتری از وجود دارد و با هدف و غرضی که از ایجاد آن بوده، سازگارتر است. قبح و بدی نیز به موجودی اطلاق می‌شود که با طبع موجود دیگر سازگار نباشد. از این رو، بلایای طبیعی، مانند حسنات، اموری هستند که خلقت‌شان نیکوست؛ ولی از آن جهت که با طبع و خواست انسان سازگار نیست، قبیح و بد است.

در برقراری نسبت میان افعال انسان با خود او یا خدای او، سه نظریه وجود دارد:

۱. از طرفی، اعمال خوب و بد به خدا نسبت داده می‌شود، و از طرف دیگر، اعمال خوب به خدا و اعمال بد به انسان اسناد داده می‌شود. از آن جهت که خدا به انسان اختیار و آزادی اراده داده است تا هر عملی خواست، بکند، اعمال انسان به خدا مستند است؛ اما از آن جهت که عامل تعیین‌کننده‌ی تحقق عمل، خود انسان است، آن عمل به انسان اسناد دارد (تفسیر نمونه، ج ۴، صص ۲۱-۲۳).

۲. هستی و وجود يك عمل که منزه از نقص و مبرای از عنوان است و همین‌طور صفت حسن يك عمل، مستند به خداست؛ اما صفت بد و شر عمل، مستند به خود انسان است (تسним، ج ۱۹، ص ۵۸۹). برای مثال، در خوردن مال حلال و حرام، عمل واحد خوردن اتفاق می‌افتد. مطلق عمل خوردن، فارغ از صفت و عنوانی که دارد، مستند به خداست. تصرف در مال حلال که صفت حسن است نیز مستند به خداست؛ ولی خوردن مال حرام که يك نقص و فعلی قبیح است، مستند به انسان است.

۳. بلاها و سیئات، چون عقوبات گناهان انسان هستند، به انسان نسبت داده شده‌اند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده است: «هر خراشی که به وسیله‌ی خاری پیش آید و هر پاره‌شدن رگی و هر لغزش پایی، از گناه است، و آنچه خداوند عفو می‌کند، بیشتر است.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۵۲) / ب

۷۸ - ۷۹. کیفیت اسناد حوادث عالم (خیر و شر) به خداوند

در این دو آیه، خداوند، چگونگی نسبت دادن اتفاقات و پیشامدهای عالم به خود را تبیین فرموده است. اهمیت بحث از آن روست که از طرفی ذهنیت تقدیرگرا و جبری‌مسلك برخی، و از طرف دیگر، آزادی‌گرایی مطلق بعضی دیگر را اصلاح می‌کند؛ هم توحید افعالی خداوند را شرح می‌دهد و هم توهم دو مبدأ داشتن افعال عالم (مبدأ خیرات و مبدأ شرور) و شرک ذاتی (وجود چند خدا و خالق) را نفی می‌کند.

اثبات توحید ربوبی (تدبیر عالم) و توحید ذاتی برای خداوند

مقصود از حسنه و سیئه در این آیات، اعمال خوب و بد نیست؛ بلکه حوادث و پیشامدهای خوب و بدی‌ست که مسلمانان در پی بعثت رسول خدا ﷺ و شکل‌گیری پایه‌های دین و نشر دادن دعوت و آوازه‌ی آن به وسیله‌ی جهاد، با آن روبه‌رو شدند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۸).

مسلمانان، پیروزی و کسب غنایم جنگی را به خداوند، و کشته شدن، جراحت، گرفتاری و اسیر شدن را به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دادند. این عمل ایشان، با - معاذ الله - از باب فال بد زدن و شوم دانستن وجود پیامبر ﷺ بوده، یا از آن جهت که پیامبر را دچار ضعف مدیریت می‌دانستند و قائل بودند که زمامداری را آن‌طور که باید، نمی‌داند. برای همین، خدای متعال به آن جناب دستور داد: به ایشان بگو که سرنوشت‌ها، چه خوب و چه بد، از ناحیه‌ی خدای متعال است؛ چون همه‌ی آن‌ها، حوادثی‌ست که ناظم نظام عالم که تنها و تنها خداست و شریکی ندارد، آن‌ها را رقم می‌زند؛ ضمن این‌که همه‌ی اشیاء و موجودات، هم در هستی خود و هم در بقای خود و هم در حوادثی که برایشان پیش می‌آید، منقاد و تحت فرمان خدای متعال هستند و بس.

وجود فعل و صفت فعل

حسنه و سیئه، دو حالت و صفت‌اند که امور و افعال از آن جهت که رابطه‌ای با کمال و سعادت فرد دارند، به آن صفت متصف می‌شوند. توضیح این‌که فعلی که در راستای کمال و سعادت انسان باشد، زیبا و حسنه (امری وجودی) است، و فعلی که در راستای شقاوت و ضلالت او باشد، زشت و قبیح (امری عدمی) است. برای مثال، اگر انسان از مال خود غذا بخورد، عملی مباح و حسنه کرده است؛ لکن اگر همین کار را از مال دیگران و بدون رضایت ایشان بکند، عملی زشت و قبیح کرده است. بنابراین، نفس عمل، بدون توجه به هم‌راستایی آن با شقاوت یا سعادت انسان، خنثی و تهی از بار عاطفی و حُسن



مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾ وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً ﴿٨١﴾ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيراً ﴿٨٢﴾ وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ الْأَقْلِيَالَ ﴿٨٣﴾ فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَكْفُفُ الْأَنْفُسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِكَ بِأَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا ﴿٨٤﴾ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتِياً ﴿٨٥﴾ وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

هر کس از پیامبر اطاعت کند، بی شک از خدا اطاعت کرده است، و هر کس پشت کند، (اندوهگین مشو؛ چرا که) ما تو را مسئول و مراقب (اعمال و رفتار) آنان نفرستادیم و بر آنان مسلط نکردیم؛ بلکه وظیفه‌ی تو، هشدار دادن به آنان بود، و حساب اعمالشان با ماست). ۸۰ می‌گویند: «(کار ما،) اطاعت (است).»؛ ولی هنگامی که از نزد تو خارج می‌شوند، گروهی از آنان، شبانه چیزی را غیر از آنچه (به تو) گفته‌اند، در دل می‌پرورند. خدا آنچه را که شبانه در دل می‌پرورند، می‌نویسد. از آنان روی گردان و بر خدا توکل کن. و همین بس که کار تو به خدا سپرده شود. ۸۱ آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ اگر (این قرآن) از جانب (شخصی) غیر از خدا بود، بی شک در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند. ۸۲ هنگامی که خبری درباره‌ی امنیت یا ترس به آنان برسد، (مسلمانانی که ایمانشان ضعیف‌تر است)، آن را افشا و منتشر

می‌کنند؛ و اگر آن را به پیامبر و صاحبان امر (یعنی امامان معصوم) ارجاع (و گزارش) می‌دادند، قطعاً کسانی از آنان که (حقیقت) آن (خبر) را بیرون می‌کشند، (صدق و کذب) آن را تشخیص می‌دادند. اگر لطف و عنایت و رحمت خدا بر شما نبود، بی شک جز اندکی، (بقیه) از شیطان پیروی می‌کردید. ۸۳ پس (ای پیامبر)، در راه خدا به جنگ برخیز؛ که تو فقط عهده‌دار (وظایف و اعمال) خودت هستی، و مؤمنان را (نیز به جهاد) ترغیب کن. امید است که خداوند، مانع قوای کافران شود. نیروی خداوند، بیشتر، و مجازاتش شدیدتر است. ۸۴ هر کس (برای مردم) به نیکویی واسطه شود، بهره‌ای از (ثواب) آن برایش است، و هر کس (برای کسانی که لایق شفاعت نیستند)، وساطت ناپسندی کند، بهره‌ای از آن (گناه) برایش خواهد بود. خداوند بر همه چیز مسلط است. ۸۵ هر گاه به شما درودی گفته شود، (پاسخ آن) درود را بهتر از آن بگویند؛ یا همان را (در پاسخ) برگردانید. خداوند همواره همه چیز را محاسبه می‌کند. ۸۶

۸۲. قرآن؛ کتابی الهی

قرآن کریم در این آیه ادعا کرده که اگر این کتاب از جانب غیر خدا بود، در آن اختلافات و مغایرت‌های زیادی یافت می‌شد. پس نبود اختلافات، نشانگر الهی بودن کتاب است. این ادعا را با بررسی برخی ویژگی‌های محتوایی قرآن کریم، آورنده و زمان ارایه‌ی آن تبیین می‌کنیم:

۱. قرآن، کتابی است که آورنده‌ی آن، بی‌گمان فردی استاندینده و بدون دست‌رسی به علوم روز دنیای معاصر خود از طرق عادی بوده است. مخالفان آن جناب که با دعوت و آیین ایشان، همه‌چیز خود را در معرض خطر می‌پنداشتند، از هر چیزی که گمان می‌کردند دستاویزی برای مبارزه با ایشان باشد، استفاده کردند. آنان حتی از هیچ اتهام و انساب دروغینی که ایشان را در این مبارزه یاری کند، دریغ نورزیدند؛ اما هرگز تاریخ که همه‌ی نکات مهم حیات پیامبر اسلام ﷺ را ثبت کرده، گزارش نکرده که پیامبر اسلام ﷺ از دانشمندان سرزمین‌های دور و نزدیک بهره‌ی علمی برده باشد؛ ۲. مجموعه‌ی علوم بشر در جهان آن روز، بسیار کم بوده است؛ به‌ویژه اگر با داشته‌های امروز بشر مقایسه شود، و صدالبته که سهم جزیره‌العرب از آن میزان اندک، نزدیک صفر بوده است؛ ۳. قرآن، کتابی است که در موضوعات گوناگون طبیعی و ماوراء طبیعی و رشته‌های متنوع علوم وارد شده است. خلقت، معاد، تاریخ بشر و انبیای الهی ﷺ، دعوت و معجزات پیامبران ﷺ و واکنش‌های امت‌های ایشان و عاقبت آنان، قوانین دینی و اجتماعی، قوانین و سنت‌های تاریخی، اخلاق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... و همچنین علوم تجربی، از موضوعاتی است که قرآن از آن‌ها سخن گفته است. طبعاً تنوع رشته‌ها و موضوعاتی که در یک کتاب و توسط یک نفر ارایه می‌شود، با این فرض که کتاب، تألیف خود او باشد، زمینه‌ی وجود تناقض و مغایرت در آن را تقویت می‌کند؛ ۴. آیات قرآن کریم، در یک دوره‌ی ۲۳ ساله عرضه شده که دورانی طولانی و بسیار پرفراز و نشیب برای شخص پیامبر اسلام ﷺ بوده است؛ روزی در غربت و تنهایی مکه، هنگامی در محاصره‌ی شعب ابی‌طالب، گاهی در معرض تهدید جانی در هجرت به یثرب، و اندک زمانی بعد، در اوج قدرت در مدینه؛ جنگ‌ها و صلح‌ها و شکست‌ها و پیروزی‌ها. طبعاً تغییر حالت و وضعیت یک نویسنده، نوشته‌ی او را در

معرض آسیب‌پذیری بیشتری قرار می‌دهد؛ آن هم در یک دوره‌ی طولانی با نوساناتی چنان شدید. نباید فراموش کرد که بسیاری از آیات قرآن، مربوط به همین حوادث پراکتهاب دوران رسالت است که محتوای آن کاملاً تحت تأثیر تحولات بود، و در فرض بشری بودن قرآن، می‌بایست از تغییرات شدید و تنش‌های روحی پیامبر ﷺ بسیار اثر می‌پذیرفت.

پیامبر اسلام ﷺ قرآن را چنین عرضه نفرمود که زمانی طولانی در خلوتی بنشیند و مطالبی را انشا و سپس به مرور آن‌ها را عرضه کند؛ بلکه در موارد زیادی، هر آیه یا دسته‌ای از آیات، به مناسبت حادثه‌ای که هر روز و ساعت وقوع می‌یافت، ارایه می‌شد. پس کتابی با ویژگی‌های ذکرشده، اگر بشری بود، قطعاً و یقیناً پیش از آن‌که توسط دانشمندان و به‌ویژه با گذشت زمان نقض و ابطال شود، خود دچار تناقض درونی می‌شد و خودش، بخش‌هایی از خودش را باطل می‌کرد. هر کس اهل نویسندگی باشد، می‌داند که در نوشتن یک مطلب، حتی یک نامه‌ی ساده، انسان شاید بارها نوشته‌های خود را خط بزند و دوباره و چندباره بنویسد تا سرانجام نوشته‌ی نهایی به دست آید، و اگر زمان تألیف زیاد شود، بدین شکل که چند سطر را امروز بنویسد و چند سطر دیگر را هفته یا ماه بعد، کار دشوارتر می‌شود، و بیشتر و بیشتر، مطالب قبلی را خط می‌زند و از نو می‌نویسد.

پیامبر اسلام ﷺ آیات قرآن را در یک دوره‌ی ۲۳ ساله ارایه فرمود؛ آیاتی که موضوعات بسیار متعدد و متنوعی داشت و در بسیاری از موارد نیز متناسب با حوادث ناگهانی ایام بود. پس به‌ویژه با توجه به آنچه که پیشتر در باره‌ی ویژگی‌های شخص پیامبر ﷺ و سطح علم در دنیای آن روز و جزیره‌العرب گفته شد، نمی‌توان احتمال داد که چنین کتابی، اگر بشری بود، دچار تناقض‌گویی و مغایرت نشده باشد.

یکی از زمینه‌هایی که ویژگی یادشده‌ی قرآن کریم را به‌خوبی نمایش می‌دهد، آیاتی است که با علوم تجربی ارتباط دارد. می‌دانیم که این علوم، پیشرفت شگرفی را در قرون پس از اسلام پشت سر گذاشته و نظریات و تئوری‌های بسیاری در این مدت قطعی تلقی و سپس باطل شده است. در این حال، نقض‌نشدن آیات قرآن در این حوزه، به‌روشنی بشری بودن آن را نفی می‌کند (ر.ک: ص ۵۲۲ و ۵۲۳). م/



اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ
 وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿۸۷﴾ ﴿۸۷﴾ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنْفِقِينَ
 فِئْتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ
 أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿۸۸﴾ ﴿۸۸﴾ وَدَّوَالُو
 تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ
 حَتَّىٰ يَهْجُرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ
 حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلْيَاءَ وَلَا نَصِيرًا ﴿۸۹﴾ ﴿۸۹﴾
 إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءَكُمْ
 حَصْرَتٌ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلَوْكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ
 اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ
 وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿۹۰﴾ ﴿۹۰﴾
 سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ
 كُلَّمَا رُذِّقُوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا
 إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
 ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿۹۱﴾ ﴿۹۱﴾

«الله» است که جز او معبودی نیست. بی‌شک شما را تا روز قیامت که شکی در آن نیست، (در برزخ) جمع می‌کند؛ و سخن چه کسی راست‌تر از (گفتار) خداست؟ ۸۷ پس چه شده که شما در مورد منافقان دو گروه شده‌اید؛ در حالی که خداوند آنان را به سبب آنچه کرده‌اند، به (کفر و گمراهی) گذشته‌شان بازگردانده است؟ آیا در پی هدایت کسی هستید که خدا گمراهش کرده است؟ کسی که خدا گمراهش کند، راهی برای (هدایت) او نخواهی یافت. ۸۸ آرزو دارند همان‌طور که کافر شده‌اند، شما (نیز) کفر ورزید و با هم یکسان شوید. بنابراین، تا زمانی که در راه خدا هجرت نکرده‌اند، از میان آنان، دوستانی انتخاب نکنید، و اگر (از مهاجرت) سرپیچی کردند، هر جا آنان را یافتید، بگیرید و بکشید و هیچ دوست و یآوری از آنان انتخاب نکنید؛ ۸۹ مگر کسانی که به گروهی بپیوندند که

بین شما و آنان، پیمانی برقرار است؛ یا در حالی نزد شما بیایند که سینه‌هایشان از جنگ با شما یا قوم خود به تنگ آمده باشد. اگر خدا می‌خواست، بی‌شک آنان را بر شما مسلط می‌کرد و حتماً با شما می‌جنگیدند، و اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و پیشنهاد صلح کردند، (دیگر) خداوند برایتان هیچ راهی (برای تعرض) به آنان قرار نداده است. ۹۰ به‌زودی گروه دیگری را خواهید یافت که می‌خواهند (هم) از جانب شما در امان باشند و (هم) از سوی قومشان. هر بار که به شرک (فرا خوانده و) بازگردانده شوند، با سر در آن فرو می‌افتند. پس اگر از (جنگ با) شما کناره نگرفتند و ابراز صلح نکردند و دستانشان را کوتاه نکردند، هر جا آنان را یافتید، بگیرید و بکشید. (آری،) آنان‌اند که (برای جنگ و تعرض) بر ایشان، دلیلی روشن برایتان قرار دادیم. ۹۱

زمان و در هر زمین توصیه کرده است (تسنیم، ج ۲۰، ص ۹۴-۱۰۰).

تحقق سلم حکومت اسلامی در پرتو نوع‌شناسی منافقان
حکم اصیل اسلام، صلح و زیست مسالمت‌آمیز است، و نیکی و قسط با کافران غیر معاند که خواهان صلح‌اند، محبوب خداست (ممتحنه ۸). از این رو سه دسته از منافقان و کافران، از قوه‌ی قهریه‌ی نظام اسلامی در امان‌اند: ۱. منافقانی که هجرت و توبه‌ی اسلامی کنند؛ ۲. کافران و منافقان فراری که به هم‌پیمانان مسلمانان پناهنده شوند و توبه‌ی انسانی کنند؛ یعنی به قوانین و اصول رایج مردمی و انسانی پای‌بند باشند و در مسیر زندگی مسالمت‌آمیز قرار گیرند؛ ۳. کافران و منافقانی که قلبشان در فشار است؛ از طرفی می‌ترسند که در جنگ با مسلمانان شکست بخورند و از طرف دیگر برای جنگیدن با قوم خود به سود مسلمین انگیزه‌ای ندارند. اگر ایشان خواهان ترک تعرض و تن دادن به قوانین بین‌المللی و صلح باشند، مسلمین نیز باید بپذیرند.

توجه ۱. پس از نزول سوره‌ی براءت (توبه) و صدور دستور نبرد با همه‌ی مشرکان، گروه دوم، به سبب وفای به عهد نظام اسلامی، همچنان در مصونیت‌اند؛ اما گروه سوم، بر اساس معیارهای جهاد ابتدایی، با نبرد مسلمانان مواجه خواهند شد.
توجه ۲. رفتار پیامبر ﷺ با منافقان نیز مطابق مفاد آیات مذکور است. ایشان، تنها با منافقان مدینه و مانند آن‌ها که به ظواهر اسلام عمل می‌کردند و مبارزه‌ی صریحی با اسلام و مسلمین نداشتند، اهل سلم بودند؛ و الا با کسانی که مانند منافقان مکه همکاری روشنی با دشمنان اسلام داشتند، برخوردی محکم می‌کردند (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۳).

بعد از بیان این احکام که غایت صلح‌دوستی نظام اسلامی را آشکار می‌کند، خداوند، مسلمانان تندرو را که با گروه‌های یادشده ستیز می‌کردند، تهدید کرده که اگر خدا می‌خواست، دست منافقان را باز می‌گذاشت تا با شما بجنگند و بر شما چیره شوند. البته برخی گفته‌اند که خداوند در این بخش از آیه، از قدرت خود خبر می‌دهد و می‌گوید که اگر بخواهد، این کار را می‌تواند بکند؛ نه این‌که این کار را می‌کند و به مخالفان چنین جرأت و قدرتی می‌دهد؛ بلکه بالعکس، چنان در دل ایشان رعب و وحشت قرار می‌دهد که به پیامبر پناه آورند و از او تقاضای رفع تعرض و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز کنند، و دسته‌ای از آنان نیز با کسانی که با مسلمین هم‌پیمان هستند،

پیمان ببندند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۸۶). / ب

مرکز طب و نشر قرآن کریم

۸۹ - ۹۱. کیفیت مواجهه‌ی حکومت اسلامی با منافقان

در این آیات، چگونگی تعامل جامعه‌ی اسلامی با منافقان تبیین شده است. ایشان از آن جهت که با تبلیغات منفی سعی دارند همسو با مشرکان، کفر را گسترش دهند و مسلمانان را چون خود به کفر بکشانند، از طرف خداوند متعال به خود واگذار شده‌اند، و صدا البته کسی که خود گمراه است، نمی‌تواند راه‌مای دیگران قرار گیرد. از این رو مسلمانان نباید از ایشان اثر پذیرند و تن به خواسته‌هایشان دهند.

شرط تعامل و راز تقابل با منافقان

خداوند، برقراری ارتباط با منافقان را صرفاً منوط به هجرت ایشان کرده است؛ آن هم دو هجرت کبری و صغری.

۱. هجرت کبری، توبه از کفر و نفاق و پلیدی و پیوستن به اسلام است (مدثر/۵)، و مهاجر حقیقی، کسی است که از گناهان هجرت کند، و بدترین گناه، شرک است.

۲. هجرت صغری، سفر از محیط شرک‌آلود به جامعه اسلامی و کوچیدن از دیار کفر به سرزمین اسلام است. تنها هجرت کبری یعنی ایمان آوردن، برای ایجاد رابطه‌ی دوستی کافی نیست؛ بلکه هجرت صغری نیز لازم است. البته هجرت صغری در مقایسه با هجرت کبری اهمیت چندانی ندارد و تنها زمانی واجب می‌شود که در محیط شرک‌آلود، امکان عمل به احکام دینی وجود نداشته باشد.

البته منافقانی که از هجرت در راه خدا یعنی قبول اسلام و توبه از کفر (هجرت کبری) سر باز زنند، مهدورالدم هستند؛ هرچند در مکه و حرم امن الهی باشند. رعایت حرمت حرم و مکه واجب است و قتال در آن جایز نیست؛ مگر زمانی که دشمن، حرمت حرم را نگاه ندارد؛ که در آن زمان، حرم هم قصاص دارد (بقره/۱۹۴). حرمت جنگ در ماه‌های حرام نیز تا زمانی باقی‌ست که دشمن حرمت آن‌ها را نگاه دارد؛ و الا جنگیدن با او در ماه‌های حرام نیز رواست.

تقابل و مجاهده (توبه/۷۳؛ تحریم/۹؛ احزاب/۶۰)، یا تعامل، موعظه و تبلیغ (نساء/۶۲) حکومت اسلامی در مورد منافقان، ممکن است مبتنی بر این چند احتمال دیگر نیز باشد: اختلاف درجات نفاق، دوران ضعف و قدرت حکومت اسلامی، و نوع مشی منافقان. هم از این رو خداوند، در این موارد، مسلمین را به راه‌کارهای متفاوتی چون تبلیغ مؤثر بر نفوس، پرهیز از نصیحت‌پذیری از اهل نفاق، پرهیز از کمک‌خواهی از آن‌ها، تحریم ولایت‌پذیری آنان و مبارزه و نبرد مسلحانه با آنان در هر



وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ
 مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى
 أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ
 وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ
 مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ
 إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
 فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ
 عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا
 فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا
 لِمَنْ آتَىٰ الْقِتَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ
 عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ
 كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
 فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

هیچ مؤمنی حق کشتن مؤمنی (دیگر) را ندارد؛ مگر اشتباهی (رخ نماید)؛ و هر کس مؤمنی را به اشتباه بکشد، باید برده‌ی مؤمنی را آزاد کند و دیه‌ی کاملی را به خانواده‌ی مقتول بپردازد؛ مگر این‌که (خانواده‌ی مقتول، دیه را همچون صدقه به قاتل) ببخشند، و اگر (مقتول) از طایفه‌ای است که دشمن شما هستند، ولی (خودش) مؤمن است، باید برده‌ی مؤمنی آزاد شود، و اگر از طایفه‌ای است که بین شما و آنان، پیمانی (مبنی بر صلح) برقرار است، (قاتل) باید به خانواده‌ی مقتول دیه‌ی کاملی بپردازد و برده‌ی مؤمنی را آزاد کند، و کسی که (توانایی آزاد کردن برده را) نیابد، باید دو ماه پیاپی روزه بگیرد. (این کفاره)، به سبب لطف و عنایتی از جانب خدا (بر قاتل، خانواده‌ی مقتول و کل جامعه وضع شده) است و خداوند

همواره بسیار دانا و حکیم است. ۹۲ و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، سزایش جهنم است که همیشه در آن خواهد ماند، و خدا بر او خشم گرفته و لعنتش کرده و برایش عذابی بزرگ آماده کرده است. ۹۳ ای مسلمانان، هنگامی که در راه خدا (برای جهاد) سفر می‌کنید، (در تشخیص مؤمن و کافر) دقت کنید و به کسی که (به شیوه‌ی مسلمانان) به شما سلام می‌کند و اظهار صلح و مسامت می‌کند، نگویید «تو مؤمن نیستی»؛ که (به این بهانه، او را بکشید و) سرمایه‌ی ناپایدار زندگی دنیا را طلب کنید؛ چرا که غنیمت‌های فراوانی نزد خداست. شما پیشتر این چنین (دنیا خواه) بودید؛ پس خدا بر شما منت نهاد (و شما را خواهان غنیمت‌های الهی کرد). بنابراین دقت کنید؛ چرا که خداوند همواره از کارهایتان آگاه است. ۹۴

۹۴. بنای اسلام بر مسالمت

آیه‌ی شریف به مؤمنان دستور می‌دهد که اگر فردی در جنگ سلام داد، یعنی با بیان تحیت اهل ایمان، نوعی اظهار صلح کرد - یا بر اساس برخی تفسیرها، اظهار اسلام کرد - این عمل را از او بپذیرند و از کشتن وی خودداری کنند. معلوم است که صحنه‌ی جنگ، عرصه‌ی بسیار خطیری است و دشمن چه بسا از روی احساس ضعف و خطر، منافقانه اظهار ایمان یا صلح کند. با وجود این، خدای متعال، این دستور را صادر فرموده است.

علامه طباطبایی، عبارت «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا» را «از باب اقتضای حال» دانسته است؛ بدین معنا که «وضع شما در کشتن فردی با وجود اظهار اسلام، بدون اعتنا به سرنوشت او و تحقیق از اسلام و کفرش، حال کسی است که در پی غنیمت باشد و کوچک‌ترین مسأله‌ای را بهانه قرار دهد و بدون عذر موجهی افراد را بکشد تا اموالشان را غنیمت گیرد». بر این اساس، نبی آیه، به داشتن «انگیزه‌ی کسب منافع مادی» منحصر نیست (المیزان، ج ۵، ص ۴۱).

در ادامه‌ی آیه می‌خوانیم: «این همان حالی است که شما در دوره‌ی جاهلیت داشتید، سپس خداوند بر شما منت نهاد. پس شما نیز (در حال افراد، چنان‌که در صدر آیه آمد) تحقیق کنید.» این بخش، دو گونه تفسیر شده است. حالی که در دوره‌ی جاهلیت داشتید، یعنی: ۱. هدفتان صرفاً دنیا و مادیات بود؛ ولی خدای متعال بر شما منت نهاد و به شما ایمانی داد که از آن هدف پست دنیایی منصرف شدید و به سوی بهره‌های فراوانی که نزد اوست، رو کردید. (همان؛ ۲. با گفتن شهادتین، خون‌ها و اموالتان محفوظ ماند؛ بدون آن‌که موافقت قلبتان با زیانتان دانسته شود. پس از آن، خدای متعال بر شما به واسطه‌ی پایداری در دین منت نهاد (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۸۵).

به هر تقدیر، روی کرد آیه‌ی شریف، برخورد مسالمت‌آمیز با مخالفان است؛ روشی که در سیره‌ی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با مخالفان به‌خوبی آشکار شد. آن حضرت با مشرکان مکه از ابتدا موضع‌گیری هدایتی داشتند و هرگز ستیزگرانه و جنگ‌جویانه برخورد نکردند. همچنین با یهودیان مدینه

پیمان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز برقرار کردند، و این یهودیان بودند که بارها عهدشکنی کردند. نیز با مسیحیان نجران، حتی پس از شانه خالی کردن از مباحله، برخورد تندی نکردند (ر.ک: آل‌عمران ۶۱). در ماجرای صلح حدیبیه نیز کاملاً از در مسالمت درآمدند؛ چنان‌که با اعتراض گروهی از منافقان و مسلمانان اثرگرفته از آنان مواجه شدند. سرانجام این رفتار، در فتح مکه دیده می‌شود که نقطه‌ی اوج این مدارامحوری است (ر.ک: سوره نصر). قرآن کریم حتی در باره‌ی مشرکان غیرمحراب نیز دستور مدارا، نیکی و عدالت‌ورزی می‌دهد (ممتحنه ۸).

در اینجا، چند نکته‌ی محوری ذکر، و تفصیل آن‌ها به ذیل آیات دیگر واگذاشته می‌شود:

شبهه‌افکنی مخالفان: با وجود روی کرد مسالمت‌جویانه و مداراآمیزی که گفته شد، مخالفان، اتهام خشونت‌ورزی را متوجه اسلام و قرآن کرده‌اند. آنان برای موجه نشان دادن این اتهام، از روش‌های تحریف، دروغ‌پردازی و ... استفاده می‌کنند. یکی از شگردهای آنان، تقطیع آیات است. برای مثال، جایی که قرآن کریم فرموده «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ...» (بقره ۱۹۰ و ۱۹۱): (و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید؛ که خدا تجاوزگران را دوست ندارد* و آن‌ها را هر جا یافتید، به قتل برسانید ...)، فقط آیه‌ی دوم را می‌آورند تا معلوم نشود که این دستور قرآن در باره‌ی کسانی است که پیشاپیش با مسلمانان جنگیده‌اند. این در حالی است که ادامه‌ی آیه نشان می‌دهد که سخن از مشرکان مکه است که از هیچ‌گونه جنایتی نسبت به مسلمانان ابا نکرده بودند.

انحراف در تاریخ اسلام: این روش، پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به کلی دست‌خوش تغییر شد. اگر روش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مدارای حداکثری حتی با مشرکان بود، بسیاری از حاکمانی که ادعای اسلام داشتند، خشونت‌ورزی با مسلمانان مخالف خود را اصل قرار دادند، و این روش در طول زمان نهادینه شد و ثمرات شوم و زیانباری به جا نهاد.

موضوع دیگر، اعمال خشونت‌های سهمگین توسط وهابیت و درس‌آموختگان این فرقه است که با این آیه در تناقض است (ر.ک: ممتحنه ۸).



مؤمنان بی تفاوت، جز آنان که بدون عذر یا بدون این که آسیبی دیده باشند، با کسانی که در راه خدا با اموال و جان هایشان جهاد می کنند، برابر نیستند. خداوند، کسانی را که با اموال و جان هایشان جهاد می کنند، به رتبه ای (بزرگ)، بر افراد بی تفاوت برتری بخشیده است؛ (البته) خدا به همه ی آنان بهترین (پاداش) را (که بهشت است)، وعده داده است؛ و خداوند، مجاهدان را با پاداشی بزرگ، بر افراد بی تفاوت برتری بخشیده است؛ ۹۵ (این پاداش بزرگ)، رتبه ها و آمرزش و رحمتی (ویژه) از سوی اوست. خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. ۹۶ کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی می گیرند که به خودشان ستم کرده اند، (فرشتگان به آنان) می گویند: «(از نظر دین) در چه وضعیتی بودید؟» می گویند: «ما در زمین به سبب ضعف و فقرمان (از طرف کافران) تحت فشار بودیم (، و به این سبب، به دین حق

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ قَضَلَّ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٩٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْعَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ﴿١٠٠﴾ وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠١﴾ وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكُفْرَانَ كَانُوا كَوْمًا عَدُوًّا مُبِينًا ﴿١٠٢﴾

ع

دسترس نداشتیم)». (فرشتگان) می گویند: «مگر زمین خدا پهناور نبود تا (به دیار اهل دین) مهاجرت کنید؟» آنان جایگاهشان جهنم است. چه فرجام بدی است! ۹۷ البته مردان و زنان و کودکانی که به سبب ضعف و فقرشان (از طرف کافران) تحت فشارند و هیچ چاره ای ندارند و راه به جایی نمی برند، (حسابشان جداست). ۹۸ امید است که خداوند آنان را ببخشد. خداوند همواره بسیار خطابخش و آمرزنده است. ۹۹ هر کس در راه خدا مهاجرت کند، جایگاه های امن بسیار و گشایشی (در رزق و روزی) خواهد یافت، و هر کس هجرت کنان از خانه ی خویش به سوی (دیاری که دین) خدا و پیامبرش (در آن برقرار است)، خارج شود، آنگاه (در راه)، مرگ، او را دریابد، بی شك اجرش بر عهده ی خداست. (آری)، خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۰۰ هنگامی که در زمین سفر می کنید، اگر می ترسید که کافران (در نماز) به شما آزار یا آسیب (مالی یا جانی) برسانند، گناهی بر شما نیست که از نماز(های چهار رکعتی، دو رکعت) بکاهید؛ زیرا کافران همواره دشمنی



حُسن شوهرداری می‌داند(کافی، ج ۵، ص ۹).

هجرت

۱. مفهوم هجرت: مفارقت انسان از غیر با بدن، زبان یا قلب(مفردات، ج ۱، ص ۸۳۳).

۲. هدف هجرت: خداوند، کسانی را که به علت حضور در سرزمین کفر، از اعتقاد و ایمان به دین خدا، حفظ آن و عمل به احکامش محروم هستند، به هجرت دعوت می‌کند. هدف انسان از هجرت نیز باید قرب الی الله باشد و نه مال و زن و فرزند. از این رو هجرت انسان به سوی کسی یا چیزیست که او را قصد کرده است(بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱).

۳. نسبت هجرت با مستضعفین و مدعیان استضعاف: افرادی را که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی چنان ضعیف‌اند که نمی‌توانند حق را از باطل بشناسند، یا پس از تشخیص عقیده‌ی صحیح، به سبب ناتوانی جسمی یا ضعف مالی یا محدودیت‌هایی که محیط بر آن‌ها تحمیل کرده، قادر به اجرای کامل وظایف خود نیستند و نمی‌توانند مهاجرت کنند، مستضعف می‌گویند(تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۸۷). قرآن کریم، دو معیار کلی استضعاف را ناآگاهی و ناتوانی می‌داند. برخی، ضعف فکری دارند؛ زیرا در وطن آن‌ها شخص دانایی نیست که آنان را آگاه کند. بعضی نیز ناتوانی بدنی دارند و چون نمی‌توانند از محیط نامناسب خود خارج شوند، از حقایق بی‌خبر می‌مانند. هر دو دسته، از ادراک معارف الهی محروم خواهند ماند(تسلیم، ج ۲۰، ص ۲۳۹). گروهی البته با این‌که توان مهاجرت دارند و این امر نیز بر آنان واجب است، مدعی استضعاف‌اند؛ اما این بهانه از ایشان مقبول نخواهد بود. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: نام مستضعف در دین، بر کسی که حجت بر او تمام شده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را دریافته، صدق نمی‌کند(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۹).

۴. اقسام هجرت: هجرت برای امکان یافتن از اجرای احکام دینی؛ هجرت برای فراگیری احکام و حکم الهی و معرفت یافتن به دستوره‌های دینی؛ هجرت برای تشکیل دولت دینی و حکومت اسلامی.

۵. زمان و مکان هجرت: حضرت علی علیه السلام فرموده است: هجرت، بر جایگاه ارزشی نخستین خود قرار دارد؛ یعنی همان جایگاه و ارزشی را که صدر اسلام داشت، هنوز داراست. خدا به ایمان اهل زمین نیازی ندارد؛ چه ایمان خود را پنهان نگه دارند یا آشکار کنند. مهاجر، کسیست که حجت خدا بر روی زمین را بشناسد. هر کس حجت خدا را شناخت و به امامت او اقرار کرد، مهاجر است(همان). بنابراین، هجرت، مطابق صدر اسلام، در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها معتبر است.

۹۵ - ۱۰۰. سنخ‌شناسی جهاد و هجرت

خداوند متعال برای فراهم کردن زمینه‌ی مناسب برای عمل به احکام دینی، دو روش ارزشمند در مقابل انسان‌ها قرار داده است؛ جهاد و هجرت.

جهاد

۱. مفهوم جهاد: روح معنای جهاد، بذل طاقت و سعی بلیغ برای رسیدن به نهایت ممکن و غایت وسع است که بر اساس اختیار، توسط مال، بدن، اعضا و فکر در راه خدا یا اغراض دنیوی و شخصی صورت می‌پذیرد(التحقیق، ج ۲، ص ۱۲۷). جهاد، یک قانون عمومی در عالم آفرینش است، و همه‌ی موجودات زنده‌ی جهان، اعم از نبات و حیوان، موانع را به وسیله‌ی جهاد از سر راه خود برمی‌دارند تا به کمالات مطلوب خود برسند(تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۸۰).

۲. هدف جهاد: امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین هدف جهاد می‌فرماید: اگر حادثه‌ای پیش آمد، در سنگر مال، جانتان را، و در پرتو جان، دینتان را حفظ کنید(کافی، ج ۲، ص ۲۱۶). یعنی دین را وسط بگذارید و دو خاکریز مال و جان را همواره برای دفاع از آن آماده نگه دارید. اگر دشمن، ملتان را برد، به جانتان می‌رسد، و وقتی جان را از شما گرفت، شهید می‌شوید و دین‌دار از دنیا می‌روید، و هرگز نمی‌تواند دینتان را از شما بگیرد. پس هدف جهاد، حفظ نظام دینیست و نه دفاع از میهن، زمین و مال؛ چراکه به فرمان دین، از این امور باید دفاع کرد(وسائل الشیعه، ج ۱۵، صص ۱۲۰-۱۲۲).

۳. آثار جهاد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: آن کس که جهاد را ترک کند، خدا بر اندام او لباس ذلت می‌پوشاند، و فقر و احتیاج بر زندگی‌اش و تاریکی بر دین او سایه‌ی شوم می‌افکند. خداوند، پیروان مرا به وسیله‌ی سُم ستورانی که در میدان جهاد پیش می‌روند و نیز به وسیله‌ی پیکان‌های نیزه‌ها عزت می‌بخشد(وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰). حضرت علی علیه السلام نیز می‌فرماید: کسی که جهاد را ناخوشایند داند و ترک کند، دلش در پرده‌ی گمراهی می‌ماند و حق از او روی می‌گرداند و به خواری محکوم و از عدالت محروم می‌شود(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷).

۴. ارزش برتر جهاد: علامه کاشف الغطاء می‌گوید: بافضیلت‌ترین عمل پس از عقاید اسلامی و ایمانی، جهاد در راه خداست که از نمازهای واجب روزانه نیز برتر است. اطاعت و عبودیت خدا، از محبت او سرچشمه می‌گیرد، و بذل جان، بالاترین نشان دوست داشتن خداست(کشف الغطاء، ج ۴، ص ۲۹۳).

۵. جهاد مردان و زنان: حضرت علی علیه السلام، جهاد مرد را بذل مال و نفس، و جهاد زن را صبر بر آزاری که به شوهر می‌رسد و



وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾
فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبَّكَ اللَّهُ وَلَا تُكِنُّ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾

و هنگامی که (در میدان جنگ و خطر) در میان آنان باشی و (بخواهی) برایشان نماز (خوف را به جماعت) برپا کنی، باید گروهی از آنان، با تو (به نماز) بایستند، و (در آن حال)، سلاح‌های خود را بردارند، و هنگامی که به سجده رفتند، (رکعت دوم را فردای بخوانند و) پشت سر شما (در مقابل دشمن) قرار گیرند، و گروه دیگری که نماز نخوانده اند، بیایند و با (رکعت دوم) تو نماز بخوانند، و (البته) باید احتیاط و هوشیاری و سلاح‌هایشان را حفظ کنند؛ (چون) کافران آرزو دارند که ای کاش شما از سلاح‌ها و تجهیزاتتان غافل شوید تا با یک حمله (ی غافلگیرانه) بر شما یورش برند. (البته) اگر از باران ناراحت‌اید یا بیمار هستید، به علت کنار گذاشتن سلاح‌هایتان گناهی نکرده‌اید، و احتیاط و هوشیاری خود را حفظ کنید. خداوند برای کافران

عذابی خوارکننده آماده کرده است. ۱۰۲ هنگامی که نماز را به جای آوردید، (در همه حال)، ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده، خدا را یاد کنید، و چون آرامش یافتید، نماز را (به طور معمول) به جای آورید؛ زیرا نماز، وظیفه‌ای همیشگی بر عهده‌ی مؤمنان است که زمان‌های مشخصی دارد. ۱۰۳ در تعقیب آن گروه (کافر) سستی نکنید. اگر درد می‌کشید، آنان نیز همانند شما درد می‌کشند، و شما از جانب خدا به چیزی امید دارید که آنان امید ندارند. خداوند همواره بسیار دانا و حکیم است. ۱۰۴ ما این کتاب را که سراسر حق است، بر تو نازل کردیم تا به وسیله‌ی آنچه خدا به تو شناسانده، میان مردم داوری کنی، و به نفع خائنان جبهه نگیری. ۱۰۵

۳. در نهایت، پیروان راستین پیامبران الهی را معرفی می‌کند که به تبع ایشان قیام کردند و به خود سستی راه ندادند و محبوب خداوند شدند (آل عمران/۱۴۶).

۲. هدف امت اسلام از جهاد

هدف از جهاد نیز صرفاً اجرای تکلیفی است که خداوند بر دوش امت اسلام نهاده است؛ فارغ از این که چه نتیجه‌ای محقق بشود. از این رو ما مأمور به اجرای وظیفه و تکلیف‌ایم و نه حصول نتیجه (کلمات قصار، ۱۳۷۴، ص ۵۰). اهتمام نداشتن شریعت به ماهیت نتیجه، امری غیرعقلانی و گزافه نیست؛ بلکه کاملاً مستند بر عقل است؛ چراکه وقتی تمام نتایج یک امر، نیکو باشد، تحقق هر یک از آن‌ها نیز ارزشمند و رضایت‌بخش خواهد بود. از این رو نگاه اسلام به جهاد این است که دشمنان اسلام در باری ما، یکی از دو نیکی را انتظار دارند (توبه/۵۲)؛ یا پیروزی یا شهادت. امت اسلامی زمانی که در فرایند جهاد قرار می‌گیرد، هدف شارع را تحقق بخشیده و تکلیف خود را نیز به انجام رسانده است. فرجام این جهاد، پیروزی باشد یا شهادت، هر دو برای او نیکو، و نزد پروردگار مأجور است.

۳. امید امت اسلام

خداوند در راستای اراده‌ی تبیین عقلانی جهاد می‌فرماید که در طلب و تعقیب کافران، سستی به خود راه ندهید؛ چون اگر شما رنج می‌برید و درد می‌کشید، آن‌ها نیز سختی و درد می‌کشند. پس دشواری و تلخ‌کامی برای هر دو گروه است؛ ولی شما این امتیاز را بر آن‌ها دارید که به لطف الهی امیدوارید و تکیه‌گاه دارید؛ در حالی که آن‌ها چنین پناهگاهی ندارند. پس عامل ضعف، مشترک است؛ لکن عامل قوت و قدرت، تنها در مؤمنان است، و این به شما روحیه می‌دهد (تسین، ج ۲۰، صص ۳۲۲-۳۲۳)؛ بنابراین، شما برترید (آل عمران/۱۳۹-۱۴۱). امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تبیین تأثیر این امید و اخلاص فرموده است: در رکاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌جنگیدیم. این مبارزه، بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود و ما را در جاده‌ی وسیع حق و صبر و بردباری برابر ناگواری‌ها و جهاد و کوشش برابر دشمن، ثابت قدم می‌کرد. گاهی یکی از ما و یکی از دشمن، مانند دو پهلوان نبرد می‌کردند، و هر یک می‌خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را به دیگری بنوشاند. گاهی، ما بر دشمن پیروز می‌شدیم، و زمانی، دشمن بر ما غلبه می‌کرد. پس آنگاه که خدا راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را به ما عنایت کرد ... و به جانم سوگند، اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم، هرگز پایه‌ای برای دین استوار نمی‌ماند و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌شد (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۶). اب/

۱۰۴. ایدئولوژی نظام اسلامی در فرایند جهاد

سبب نزول آیه

پس از حوادث دردناک جنگ احد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز کوه احد رفت. ابوسفیان نیز بر کوه احد قرار گرفت و با لحنی فاتحانه فریاد زد: ای محمد، یک روز ما پیروز شدیم (احد)، و روز دیگر، شما (بدر). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مسلمانان فرمود: فوری به او پاسخ گوید. مسلمانان گفتند: هرگز وضع ما با شما یکسان نیست. شهیدان ما در بهشت‌اند و کشتگان شما در دوزخ. ابوسفیان فریاد زد: «لنا العزى و لا عزى لكم»، یعنی: ما بت عزى داریم و شما ندارید. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: شما هم در برابر شعار آن‌ها بگویید: «الله مولانا و لا مولى لكم». سرپرست و تکیه‌گاه ما خداست و شما سرپرست و تکیه‌گاهی ندارید. ابوسفیان که خود را در مقابل این شعار زنده‌ی اسلامی ناتوان دید، دست از عزى برداشت و به دامن بت «هبل» درآویخت و فریاد زد: «اعل هبل». سر بلند باد هبل! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد که پاسخ بگوید: «الله اعلى و اجل». خداوند برتر و بالاتر است. ابوسفیان که از شعارهای گوناگون خود بهره‌ای نگرفته بود، فریاد زد: میعادگاه ما، سرزمین بدر صغری است. مسلمانان از میدان جنگ بازگشتند؛ در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند. در این هنگام، آیه نازل شد و به آن‌ها هشدار داد که در تعقیب مشرکان کوتاهی نکنند و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۶، صص ۲۶-۲۷).

آنچه در میدان نبرد اتفاق می‌افتد، تحقق اعمالی مشترک اعم از دردها، رنج‌ها، تلفات، جراحات، هزیمت‌ها، پیروزی‌ها، عقب‌نشینی‌ها و ... میان دو طرف متخاصم لکن در بستر تفاوت تکالیف، اهداف، نیات، امیدها، بیم‌ها و ... است، و از قضا همین عناوین است که فرجام جنگ و موضع‌گیری در قبال آن را سامان می‌بخشد.

۱. تکلیف امت اسلام

قرآن کریم به رهبران الهی و امت اسلامی دستور می‌دهد که مقاوم باشند و استقامت بورزند و به هیچ‌وجه به خود سستی راه ندهند:

۱. به رهبران الهی خطاب می‌شود که برای ابلاغ پیام خداوند، به سوی فراعنه‌ی طغیانگر بروید و در این راه سستی نکنید (طه/۴۲-۴۳).

۲. به امت‌ها خطاب می‌شود که در گرفتن و تعقیب مشرکان، به خود سستی راه ندهید و اظهار ضعف نکنید (آل عمران/۱۳۹)؛



وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ﴿١٠٦﴾ وَلَا تَجَادِلْ
عَنِ الَّذِيْنَ يَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ
خَوَانًا اَثِيْمًا ﴿١٠٧﴾ يَسْتَخْفُوْنَ مِنَ التّٰسِ وَلَا يَسْتَخْفُوْنَ مِنَ
اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ اِذْ يَبَيِّنُوْنَ مَا لَا يَرْضٰى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ
اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُوْنَ مُحِيْطًا ﴿١٠٨﴾ هَا تَمْهَلُوْنَ اِنَّ جَادِلْتُمْ
عَنْهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ اَمْ مَنْ يَكُوْنُ عَلَيْهِمْ وَكِيْلًا ﴿١٠٩﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ
سُوْءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا
رَّحِيْمًا ﴿١١٠﴾ وَمَنْ يَكْسِبْ اِثْمًا فَاِنَّمَّا يَكْسِبُهٗ عَلٰى نَفْسِهٖ
وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿١١١﴾ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيْئَةً اَوْ
اِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهٖ بَرِيْئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِيْنًا ﴿١١٢﴾
وَلَوْ لَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهٗ لَهَمَّتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ اَنْ
يُّضِلُّوْكَ وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّوْكَ مِنْ
شَيْءٍ وَّاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ
مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيْمًا ﴿١١٣﴾

و از خداوند آمرزش بخواه؛ که خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۰۶ و از کسانی که به خودشان خیانت می‌کنند، دفاع نکن؛ زیرا خداوند، کسی را که بسیار خیانت‌کار و گنه‌کار است، دوست ندارد. ۱۰۷ (از روی شرم، خیانت‌شان را) از مردم پنهان می‌کنند، و (با بی‌شرمی)، از خدا پنهان نمی‌کنند؛ در حالی که در آن زمان که شبانه سخنی را که (خدا) نمی‌پسندد، در دل می‌پروراندند، او با آنان بود. (آری)، خداوند به کارهایشان احاطه دارد. ۱۰۸ هان! این شمایید که در زندگی دنیا از آنان دفاع می‌کنید. پس (بگوئید) چه کسی روز قیامت در برابر خدا از آنان دفاع می‌کند؛ یا چه کسی حافظ و حامی آنان است؟ ۱۰۹ هر کس کار بدی انجام دهد یا به خودش ظلم کند، آنگاه از خدا آمرزش بخواهد، خداوند را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد

یافت. ۱۱۰ و هر کس مرتکب گناهی شود، فقط به زیان خودش مرتکب شده است. همواره خداوند بسیار دانا و حکیم است. ۱۱۱ و هر کس مرتکب گناهی غیر عمدی یا عمدی شود، سپس آن را به (فرد) بی‌گناهی نسبت دهد، بی‌شک (بار) تهمت (ناروا) و گناهی آشکار را بر دوش کشیده است. ۱۱۲ اگر لطف و عنایت خدا و رحمتش بر تو نبود، بی‌شک گروهی از آن (خائن)ها تصمیم داشتند تو را (از داوری صحیح) گمراه کنند؛ حال آن‌که فقط خودشان را گمراه می‌کنند و هیچ ضرری به تو نمی‌رسانند؛ (چرا) که خدا به تو کتاب آسمانی و حکمت نازل کرده، و آنچه را که نمی‌توانستی یاد بگیری، به تو آموخته است، و همواره لطف و عنایت خداوند به تو بزرگ است. ۱۱۳

۱۱۳. علم پیامبر ﷺ

آیات قرآن کریم و روایات، علم بسیار گسترده‌ای را برای رسول اکرم ﷺ ثابت می‌کنند؛ علمی که میراث اوصیای معصومین علیهم‌السلام شد. در آیه ۱۱۳ این سوره، و قبل از آن، در آیه ۱۰۵، به اعطای علم الهی به آن حضرت اشاره شده است. در آیه ۱۰۵ می‌خوانیم: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به وسیله‌ی آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی.» روشن است که قضاوت، از دانستن حکم مسائل فراتر و مستلزم داشتن آگاهی کافی برای تطبیق حکم با مصادیق و پیشامدهاست. خداوند، در این آیه، حکم کردن رسول خود را تضمین کرده و نه فقط حکم‌دانی ایشان را. این سیاق ثابت می‌کند که علم پیامبر اکرم ﷺ، بسیار گسترده‌تر از احکام و قوانین دینی‌ست. آنچه در روایات ذیل این آیه دیده می‌شود، حیطه‌ی فراخ و عمیقی از این علم را نشان می‌دهد. سیاق آیات، از چند آیه‌ی قبل، در باره‌ی ماجرایست که با استناد به اسباب نزول‌های نقل‌شده به تعبیر المیزان، «گاهی از قبیل دزدی و قتل نفس یا اتلاف مال یا اضرار به مردم یا نظیر این‌ها بوده که مرتکبش می‌تواند آن را به گردن دیگران بیندازد، و منظور مرتکب این بوده که رسول خدا ﷺ را در حکم کردن به اشتباه بیندازد تا مثلاً مردی بی‌گناه را مجازات کند؛ ولی خدای متعال، آن جناب را از اشتباه حفظ فرمود.» (المیزان، ج ۵، ص ۷۰). بنابراین، آیه‌ی صدر کلام، از قصد گروهی برای گمراه کردن پیامبر ﷺ و تحقق نیافتن چنین قصدی خبر می‌دهد. آیه‌ی شریف تأکید می‌ورزد که مخالفان پیامبر ﷺ نمی‌توانند کوچک‌ترین ضرری از جنس خطا را متوجه وی کنند («ما یضرونک من شیء»)، نکره در سیاق نفی است که از نظر قواعد ادبی، افاده‌ی عموم می‌کند؛ یعنی تعبیر «هیچ ضرری» به تو نمی‌زنند، هر گونه ضرری را نفی می‌کند؛ زیرا خداوند ایشان را حفظ می‌کند. این حفظ الهی، شالوده‌ی عصمت است؛ حفاظتی الهی که آیات نشان می‌دهند که علم، رکن آن است. گرچه علم و آگاهی، دارای خاصیت خطازدایی‌ست، آنچه در باره‌ی حجج الهی اهمیت ویژه دارد، تضمینی‌ست که خداوند متعال در باره‌ی مصون بودن آنان می‌دهد؛ زیرا نفس علم، خطا و لغزش را منتفی نمی‌کند؛ اما ضمانت الهی چرا. به اختصار

می‌گوییم که انسان بارها به واسطه کشش‌های گوناگون خشم و شهوت و ... آگاهی خود را زیر پا می‌گذارد. این نشان می‌دهد که نفس آگاهی، ضامن خطا نکردن نیست. خداوند، بر اساس آیه‌ی شریف، با ابزار اعطای علم، حجت خود را از خطا حفظ می‌کند؛ اما عنصر قطعیت را نیز به این فرایند می‌افزاید؛ یعنی انسان‌ها را آسوده‌خاطر می‌کند که حجت‌های او خطا نخواهند کرد. فرایند این بخش اخیر، حتی اگر از ما پوشیده باشد، مهم نیست؛ بلکه در حد بحث ما، دو چیز اهمیت دارد: «شالوده‌ی اولیه‌ی اختیار» و «تضمین الهی».

در انتهای آیه می‌خوانیم: «و خداوند، کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را که نمی‌دانستی، به تو آموخت، و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.» بی‌گمان معنای «آنچه را که نمی‌دانستی، به تو آموخت»، با توجه به سیاق آیات و سبب نزول، ناظر به قضاوت در منازعات بین مردم است که دایره‌ی علم را توسعه می‌دهد. میزان این وسعت، البته از ما پوشیده است؛ اما باید توجه داشت که آیه‌ی شریف، در مقام امتنان است؛ یعنی عبارت «فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.» نشان می‌دهد که خدای متعال، از سر تفضل، علم عظیمی را به پیامبر خود ارزانی کرده است.

البته گستردگی این علم را می‌توان از روایاتی که به تواتر رسیده، دریافت. در روایات، رسول خدا ﷺ و عترت طاهرین علیهم‌السلام، گنجینه‌داران علم الهی دانسته شده‌اند (ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۱۹۲، روایت یکم باب). از امام صادق علیهما السلام نقل شده است: «ما ... گنجینه‌داران علم الهی و جایگاه وحی خداییم.» همچنین علم به آنچه بوده، هست و خواهد بود، به آنان نسبت داده شده است (ر.ک: همان، ص ۲۶۰، روایت دوم باب). امام صادق علیهما السلام فرموده است: «من بی‌گمان آنچه را که در آسمان‌ها و زمین و بهشت و دوزخ است و آنچه را که بوده و خواهد بود، می‌دانم ...» (کافی، ج ۱، ص ۲۶۱).

در این تعابیر، سخن از علوم عظیمی‌ست که شاید تصور آن‌ها هم برای ما دشوار باشد؛ اما باید توجه کرد که کار پاکان را نباید با کار خود قیاس کنیم و نیز نباید از شأن حجت الهی بودن آنان غفلت کنیم. /م



﴿۱۱۶﴾

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ
 أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
 ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۱۶﴾ وَمَنْ
 يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ
 سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ
 مَصِيرًا ﴿۱۱۷﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ
 مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ
 ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۱۱۸﴾ إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنثًا
 وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿۱۱۹﴾ لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ
 لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿۱۲۰﴾ وَلَا ضَلَمَنَّهُمْ
 وَلَا مَنَيْنَهُمْ وَلَا مَرَنَهُمْ فَلْيَتَّبِعْكُنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ
 وَلَا مَرَئِهِمْ فَلْيَعْبِرْتَ حَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ
 وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ﴿۱۲۱﴾
 يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿۱۲۲﴾
 أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿۱۲۳﴾﴾

در بسیاری از سخنانِ درِ گوشی (و محرمانه‌ی) آنان، خیری نیست؛ مگر کسی که (محرمانه) به صدقه یا کار نیک و شایسته یا آشتی میان مردم فرمان می‌دهد، و هر کس برای به دست آوردن خشنودی خدا چنین کند، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد. ۱۱۶ کسی که پس از آشکار شدن (راه) هدایت برایش، با پیامبر مخالفت (و دشمنی) کند و (از هر راهی) جز راه مؤمنان پیروی کند، او را به همان سو که رو کرده، وا می‌گذاریم (و راه را برایش هموار می‌کنیم) و او را در جهنم وارد می‌کنیم و می‌سوزانیم. (این، فرجام بدی‌ست. ۱۱۵ بی‌شک خداوند، (گناه) شرک ورزیدن به (ساحت مقدس) خود را می‌آمزد و (گناهان دیگر) را غیر از آن برای هرکس که بخواهد، می‌آمزد. (آری،) هر کس به خدا شرک ورزد، بی‌شک (با دوری از حق)، دچار گمراهی دور و درازی شده است.

۱۱۶ آنان، به جای خدا، تنها موجوداتی اثرپذیر را (که در خور پرستش نیستند)، می‌پرستند و فقط شیطانی بی‌خیر و سرکش را می‌پرستند؛ ۱۱۷ (که) خدا او را از رحمت خویش دور کرد. (شیطان) گفت: «حتماً از بندگان تو، سهم معینی را (به خدمت) خواهیم گرفت، ۱۱۸ و حتماً گمراهشان می‌کنم و آنان را غرق آرزوها کرده، حتماً وادارشان می‌کنم که (به رسم جاهلیت،) گوش‌های چهارپایان را بشکافند، و حتماً به آنان فرمان می‌دهم که آفرینش خدا را تغییر دهند.» (آری،) کسی که شیطان را به جای خدا سرپرست (خود) انتخاب کند، بی‌شک دستخوش زیان آشکاری شده است. ۱۱۹ به آنان وعده می‌دهد و غرق آرزوهایشان می‌کند؛ حال آن‌که شیطان فقط برای فریب به آنان وعده می‌دهد. ۱۲۰ آنان، جایگاه‌شان دوزخ است و هیچ راه گریزی از آن نخواهند یافت. ۱۲۱

۱۱۶. مراتب و شدت قُبْحِ شرک

در این آیه‌ی شریف - و همچنین در آیه‌ی ۴۸ همین سوره - شاهد این تعبیر شدید خداوند هستیم که شرک آموخته نمی‌شود. در این باره باید گفت که در کاربردهای قرآنی، شرک، به معنای شرکِ گرفتار صریح و بی‌پرده برای خدای متعال یعنی چیزی را همتای خدا قرار دادن است. البته بحث «شرک خفی» یا پنهان، ذیل آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی انعام ذکر خواهد شد (ن:ک: ص ۱۳۸). شراکت قائل شدنِ طرح‌شده در قرآن، در هر یک از شئون الهی ممکن است. از این رو در قرآن با چنین عباراتی به مشرکان خطاب شده است: «بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما، آفرینش را ایجاد می‌کند و سپس باز می‌گرداند؟! بگو: تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده، سپس بازمی‌گرداند. با این حال، چرا از حق روی‌گردان می‌شوید؟» (یونس/۳۴)؛ «خداوند، همان کسی‌ست که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می‌میراند، سپس زنده می‌کند. آیا هیچ‌یک از همتایانی که برای خدا قرار داده‌اید، یکی از این کارها را می‌توانند بکنند؟ او منزه و برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند.» (روم/۴۰).

شدت قُبْحِ شرک چنان است که خدای متعال فرموده است: «هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند، بهشت را بر او حرام می‌کند، و جایگاه او دوزخ است، و ستم‌کاران، یار و یآوری ندارند.» (مائده/۷۲)؛ همچنین در تعبیری شدیدتر به رسولش خطاب فرموده است: «به تو و همه‌ی پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تبه می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود.» (زمر/۶۵). البته این آیه از قبیل مخاطب قرار دادن غیرمستقیم دیگران (که در ادبیات عرب، با ضرب‌المثل «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» به آن اشاره می‌شود) است تا شدت خشم الهی از شرک معلوم شود.

به نظر می‌رسد که علت زشتی و بدعاقبتی بی‌مانند شرک، سفارشی‌ست که قرآن کریم از قول جناب لقمان خطاب به فرزندش نقل کرده است: «به خدا شرک نوزد؛ که شرک، ظلم بزرگی‌ست.» (لقمان/۱۳). ظلم یعنی «چیزی را در غیر جایگاهش قرار دادن». پروردگار عالم، خالق همه‌چیز است. هر چه غیر از او، وابسته به اوست. او غنای محض است، و دیگران، فقر و وابستگی محض (در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۴۳، ذیل آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی لقمان، بیان مشابهی در باره‌ی وجه عظمت شرک آمده: زیرا شرک، مساوی قرار دادن دارنده‌ی همه‌ی نعمت‌ها با

کسی‌ست که هیچ نعمتی از او نیست.)، در حالی که برای بیان نسبت او و مخلوقات، حتی نسبت بی‌نهایت و صفر هم گویا نیست، چه ستمی بالاتر از این است که خالق مافوق عظمت، هم‌ردیف مخلوق وابسته و آویخته به او دانسته شود؟ وجه دیگر موضوع این است که خداشناسی در نهاد همه‌ی انسان‌ها نهاده شده، و همه خداشناس به دنیا آمده‌اند. قرآن کریم تصریح کرده که خداوند در شناساندن خود به انسان‌ها، با همه‌ی آنان اتمام حجت کرده است (ن:ک: اعراف/۱۷۲؛ روم/۳۰). آیات متعددی، انسان را به سبب کتمان این شناخت درونی که جابه‌جا خود را به رخ انسان می‌کشد، سرزنش کرده است: «بگو: چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟ در حالی که او را با تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می‌خوانید (و می‌گویید): اگر ما را نجات بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود.» (بگو: خداوند، شما را از این‌ها و از هر مشکلی نجات می‌دهد؛ (اما) باز هم شما برای او شریک قرار می‌دهید.» (انعام/۶۳ و ۶۴)؛ «نعمت‌هایی که دارید، همه از خداست. سپس هنگامی که ناراحتی‌ای به شما رسد، فقط او را می‌خوانید؛ (اما) وقتی ناراحتی شما را برطرف می‌کند، ناگاه گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل می‌شوند.» (نحل/۵۳ و ۵۴).

عظمت و وسعت فضل الهی

در این آیه‌ی شریف، اشاره‌ی غیرمستقیمی به فضل و بخشش بی‌انتهای خداوند متعال وجود دارد. این‌که آیه می‌فرماید «خداوند، شرک به او را نمی‌آمرزد؛ ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواهد، می‌آمرزد.»، یقیناً مربوط به دنیا نیست؛ زیرا به‌روشنی معلوم است که خداوند در دنیا مشرک را هم در صورت ایمان آوردن می‌آمرزد. پس سخن مربوط به آخرت است. از این رو در دل تهدید سختی که آیه‌ی شریف در باره‌ی شرک ورزیدن دارد، نویدی هم برای سایر گناهان دیده می‌شود که اگر کسی به خداوند شرک نوزد و با گناهانی از دنیا برود، امید است که آن گناهانش بخشیده شود. این، مژده‌ای بسیار بزرگ و نشانه‌ای از عظمت فضل الهی‌ست.

مقید شدن آموزش الهی به قید «برای هر کس بخواهد»، با حکیمانه بودن این فضل منافاتی ندارد. این خواستن خداوند، حکمت دارد؛ اما فراتر از عدل و اعطای حق است. یکی از سرچشمه‌های جاری شدن این فضل در قیامت، باب شفاعت است که در آیات مربوط، در باره‌ی آن سخن گفته شده است (ر:ک:

ص ۵۲۶ و ۵۷۶). / م



وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١٢٢﴾ لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا بِأَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾ وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا ﴿١٢٦﴾ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تَوْلِيَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَرَغِبْنَ أَنْ تَكُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتِيمِ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

به زودی کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، وارد بهشت‌هایی می‌کنیم که از زیر (درختان) آن، رودهایی جاری‌ست (و) همیشه در آن می‌مانند. بی‌شک خداوند (این را) وعده داده است و به راستی آن را محقق خواهد کرد. چه کسی راست‌گوتر از خداوند است؟ ۱۲۲ (کرامت و برتری)، به دلخواه شما و دلخواه اهل کتاب نیست؛ بلکه بر اساس عمل است. بنابراین، هر کس کار بدی کند، در برابر آن کیفر داده می‌شود و جز خداوند، هیچ سرپرست و یآوری را برای خود نخواهد یافت. ۱۲۳ و کسانی که در حال داشتن ایمان، کارهای شایسته کردند - چه مرد باشند، چه زن - چنین افرادی وارد بهشت می‌شوند و سر سوزنی ستم نخواهند دید. ۱۲۴ از کسی که در حال نیکوکاری، خود را تسلیم خدا کرده و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی کرده است، چه

کسی در دین‌داری بهتر است؟ خداوند، ابراهیم را دوست (خود) برگزید. ۱۲۵ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط از آن خداست. خداوند به همه چیز احاطه دارد. ۱۲۶ از تو درباره‌ی (احکام ازدواج و ارث بردن) زنان می‌پرسند. بگو: «خداوند (طبق آیات ابتدایی همین سوره) پاسخ سؤال شما را درباره‌ی آنان توضیح می‌دهد و (همچنین درباره‌ی) آنچه (از احکام) که در این کتاب بر شما خوانده شده، (توضیح می‌دهد). در باره‌ی دختران یتیمی که آنچه (از طرف خدا به طور طبیعی) برایشان مقرر شده، به آنان نمی‌دهید و تمایلی به ازدواج با آنان (نیز) ندارید و (به طمع تصاحب اموالشان، مانع ازدواجشان می‌شوید، و نیز احکامی را که در قرآن درباره‌ی) کودکانی که به سبب ضعف و فقرشان تحت فشار قرار گرفته‌اند (بر شما مقرر شده، توضیح می‌دهد) و (به طور کلی خدا) شما را به برپایی عدالت در حق یتیمان (فرمان می‌دهد). هر کار نیکی کنید، خداوند آن را همواره به خوبی می‌داند. ۱۲۷



۱. یهود و نصاری گفتند: ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص)

او هستیم(مائده/۱۸).

۲. (اهل کتاب) گفتند: یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت

یابید!(بقره/۱۳۵).

۳. می‌گویند: ما در برابر امّیین(غیر یهود)، مسئول

نیستیم(آل عمران/۷۵).

خداوند، در این آیات، تلقی مؤمنین و اهل کتاب را آرزوهایی خوانده که در عالم خارج هیچ اثری ندارد، و فرموده است که خواست شما، ملاک برتری‌تان نیست؛ بلکه کرامت، نزد خداست، و حمایت خدا از شما، به اعمال شما بستگی دارد(ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، صص ۱۳۹-۱۴۰). این، اصلی ثابت و سنتی تغییرناپذیر و قانونی‌ست که تمام ملت‌ها در برابر آن یکسان‌اند(تفسیر نمونه، ج ۴، صص ۱۴۱-۱۴۲).

تدین به دین مقبول الهی، شرط ارزش‌گذاری‌ست
 اکنون این سؤال پیش می‌آید که وقتی صرف گفتن شهادتین و داخل شدن در حریم اسلام و ایمان، این خاصیت را ندارد که همه‌ی خیرات را برای آدمی بیاورد و همه‌ی منافع زندگی ما را تأمین کند، و همچنین وقتی یهودی بودن و نصرانی بودن نیز چنین اثری ندارد، چه فرقی بین داشتن این ادیان با نداشتن آن هست و فرجام آدمی چیست.

قرآن در پاسخ می‌فرماید: «هر کس عمل زشتی را مرتکب شود، کیفرش (دنیوی و اخروی) را می‌بیند و غیر از خدا، هیچ ولی و نصیری برای خود نخواهد یافت، و هر کس عمل نیکی (مطابق اوامر و نواهی دین مقبول الهی) کند، چه مرد باشد و چه زن، در صورتی که ایمان داشته باشد، پاداش خود را که همان بهشت است، خواهد دید.»

خداوند، در آیه‌ی دوم، از یک سو شرط کرده که صاحب عمل صالح اگر بخواهد به پاداش خود یعنی بهشت برسد، باید دارای ایمان باشد؛ چون هرچند پاداش در برابر عمل داده می‌شود، کسی که کافر است، کفرش برای او عملی باقی نمی‌گذارد و هر عمل صالحی بکند، آن را حبط و بی‌اثر می‌کند(انعام/۸۷؛ کهف/۱۰۵). از سوی دیگر، نتیجه‌ی پاداش اخروی و بهشت را به کسانی منحصر نکرده که همه‌ی اعمال صالح را می‌کنند؛ بلکه بهشت او شامل کسانی نیز می‌شود که بعضی از اعمال صالح را می‌کنند و با توبه یا شفاعت شفیعان، بقیه‌ی اعمال صالحی را که نکرده و گناهی را که مرتکب شده‌اند، تدارک و جبران می‌کنند(ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، صص ۱۴۰-۱۴۱).
میراث‌داران و مشرکان کریم

۱۲۳ - ۱۲۴. ارزش انسان، به عمل و ایمان اوست

در سبب نزول این آیات آمده است که مسلمانان و اهل کتاب بر یکدیگر فخر می‌فروختند. اهل کتاب می‌گفتند که پیامبر ما پیش از پیامبر شما، و کتاب ما پیش از کتاب شما آمده، و ما نزد خداوند از شما مقرب‌تریم. مسلمانان می‌گفتند که پیامبر ما، خاتم پیامبران است و کتاب ما بر کتب دیگر داوری می‌کند و دین ما اسلام است. از این رو آیه‌ی ۱۲۳ نازل شد. سپس اهل کتاب گفتند که ما و شما برابر هستیم. پس آیه‌ی ۱۲۴ نازل شد و مسلمانان را اهل رستگاری معرفی کرد(ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۶۲).

از امام باقر(ع) روایت شده است که فرمود: «وقتی آیه‌ی هر کس بدی کند، سزا داده می‌شود، نازل شد، بعضی از اصحاب رسول خدا(ص) به یکدیگر گفتند: چقدر لحن این آیه شدید است! رسول خدا(ص) به ایشان فرمود: بله؛ لحن آن سخت است و بین شما و اهل کتاب فرقی نگذاشته؛ ولی یک فرق بین شما و آنان هست. شما و آنان، در مال و جان و اولاد خود گرفتار بلا می‌شوید؛ آیا چنین است؟ گفتند: آری؛ همین‌طور است. فرمود: با این بلاها، خدای متعال به شما مسلمانان پاداش می‌دهد و گناهانتان را محو می‌کند؛ ولی برای کفار چنین اثری نیست.»(تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۷).

در جوامع حدیثی اهل سنت و شیعه نیز در همین راستا از رسول خدا(ص) نقل شده است که فرمود: «مؤمن، هیچ رنج و مرض و هم و آزار و غمی نمی‌بیند و حتی هیچ خاری به دستش نمی‌رود مگر این‌که خدای متعال آن را کفاره‌ی گناهانش قرار می‌دهد.»(الدرا المنثور، ج ۲، ص ۲۲۸؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۳).

معیار و ملاک ارزش

در اقوال و حالات مؤمنین است که به رسول خدا(ص) اصرار می‌کردند که جانب آنان را رعایت کند و در مواقعی که بین آنان و دیگران نزاع و مشاجره‌ای پیش می‌آید، آنان را برضد دیگران مساعدت فرماید. از این اصرار استفاده می‌شود که مؤمنین چنین فکر می‌کرده‌اند که اکنون که ما ایمان آورده‌ایم، حقی بر خدا و پیامبرش پیدا کرده‌ایم و بر خدا و رسول واجب است که جانب ما را رعایت کنند، و هر زمان که بین ما و دیگران مشاجره‌ای اتفاق افتاد، از ما طرفداری کنند؛ چه ما برحق باشیم، چه آنان. این طرز تلقی را قرآن کریم از یهود و نصارا چنین بیان می‌فرماید:

وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٨﴾ وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾ وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾ وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾ وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

اگر زنی از ناسازگاری و بی میلی یا روی گردانی شوهرش (، از وی) بترسد، ایرادی ندارد که به شایستگی با هم آشتی کنند؛ که صلح و سازش (با بهره گیری از حقوق کمتر زناشویی) بهتر (از جدایی) است. البته خودخواهی در جانها پدید آمده است (و چشم پوشی از حق خود برای هر دو طرف، سخت است؛ اما) اگر نیکوکاری کنید و خود را (از خشم خدا) در امان نگاه دارید، خداوند همواره از کارهایتان آگاه است (و پاداش شایسته به شما خواهد داد). ۱۲۸ شما هر چند هم که علاقه مند باشید، نخواهید توانست (از نظر محبت قلبی)، میان زنان (خود) عدالت را برقرار کنید. پس (اگر یکی را به شدت دوست دارید)، با تمام وجود (به او) متمایل نشوید تا در نتیجه، زن (دیگر) را بلا تکلیف رها کنید. (البته) اگر (با زنان تان) صلح و سازش کنید و خود را (از خشم خدا) در امان نگاه دارید، (مشمول آموزش می شوید؛ زیرا)

همواره خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۲۹ اگر جدا شوند، خدا هر يك را با توان (بی کران) و بی نیازی خویش، بی نیاز خواهد کرد. همواره خداوند، بی نیاز توأمند و حکیم است. ۱۳۰ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، فقط از آن خداست. بی شک اهل کتاب پیش از شما و (همچنین) شما را سفارش کردیم که خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید. اگر (هم) کافر شوید، (به خدا زبانی نرسانده اید؛ چرا که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، فقط از آن خداست. خداوند همواره بی نیاز و ستوده است. ۱۳۱ (آری)، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، فقط از آن خداست. و همین بس که کار تو به خدا سپرده شود. ۱۳۲ ای مردم، اگر (خدا) بخواهد، شما را از میان می برد و افراد دیگری (پدید) می آورد. خدا همواره بر این کار تواناست. ۱۳۳ هر کسی که در پی پاداش دنیویست، (بداند که) پاداش دنیا و آخرت، تنها نزد خداست. همواره خداوند بسیار شنوا و بیناست. ۱۳۴

۱۲۹. تعدد زوجات و عدالت

چندهمسری، موضوع بحث برانگیزیست که باید بررسی همه‌جانبه شود، و اینجا درصدد آن نیستیم.

در آیه ۱۲۹، اشاره‌ای به يك جنبه از این موضوع شده است. اصل این بحث، در آیه سوم همین سوره آمده، و در آن، تأکید زیادی بر عدالت شده است؛ زیرا ۱. در انتهای آیه فرموده: «اگر می‌ترسید عدالت را (در باره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها يك همسر بگیرید.»؛ و ۲. سیاق آیه، مبتنی بر عدالت است: «و اگر می‌ترسید که عدالت را نسبت به دختران یتیم رعایت نکنید، با زنان (دیگر) که برایتان پاك و حلال‌اند، با دو یا سه یا چهار نفر ازدواج کنید.» در باره ارتباط دو عبارت ابتدایی و انتهایی، یعنی «نگرانی از رعایت نکردن عدالت با یتیمان» و «ازدواج با زنان دیگر»، احتمالات مختلفی در تفاسیر آمده است. یکی از این اقوال که گروهی از مفسران شیعه آن را پذیرفته‌اند، بدین شرح است: «برخی افراد که سرپرستی یتیمانی را بر عهده داشتند، پس از بزرگ شدنشان، قصد کردند که با آنان بدون تعیین مهریه‌ی مناسب ازدواج کنند. آیه‌ی شریف از این کار نهی فرمود و دستور داد که اگر از بی‌عدالتی با یتیمان می‌ترسند، زنان دیگر را به همسری اختیار کنند.» (النبایع‌الفقهیه، ج ۱۸، ص ۲۳۲).

نکته‌ی شایان توجه این‌که بر همه‌ی گزینه‌های تفسیری هماهنگ با سیاق آیه، روح مشترکی مانند قول اخیر، یعنی اجتناب از ستم، حاکم است. برخی از اقوال دیگر معتقدند که منظور آیه، اجتناب از انواع دیگری از ستم به ایتمام بوده است. قولی دیگر بیان می‌کند که تعدد بیش از اندازه‌ی ازدواج‌ها، موجب تصرف در اموال یتیمان می‌شد، و آیه‌ی شریف، با اشاره به این نکته، اجازه بیش از چهار ازدواج را نداده است (ن.ک: تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۲۱؛ المیزان، ج ۴، ص ۲۶۴).

در نتیجه، آیه‌ی شریف، درصدد پرهیز دادن از بی‌عدالتیست که در ابتدا با نهی از ازدواج با ایتمام در صورت خوف ستم - یا مانند آن - بیان می‌شود، و در ادامه، ضمن بیان شمار ازدواج‌های مجاز برای يك مرد، آن را نیز منوط به توان برقراری عدالت می‌شمارد، و در صورت بیم از ناتوانی از این کار، حکم تعدد را منتفی اعلام می‌کند.

مقایسه‌ی آیه‌ی ۳ و آیه‌ی ۱۲۹: با توجه به شرط عدل در

آیه‌ی ۳، این سؤال به نظر می‌رسد که چگونه آیه‌ی ۱۲۹ فرموده که «شما هرگز نمی‌توانید در میان زنان عدالت برقرار کنید؛ هرچند کوشش کنید.»؟ به تعبیر دیگر، اگر برقراری عدالت میان زنان شدنی نیست، چرا آیه‌ی ۳، مجوز تعدد زوجات را مشروط بر عدالت صادر کرده است؟ آیا این دو سخن با هم تناقض ندارند؟

برای پاسخ دادن به این پرسش ابتدا باید یادآور شد که در صورتی میان دو گزاره تناقض پدید می‌آید که یکی، نسبتی را از جهتی ثابت کند، و گزاره‌ی دیگر، همان نسبت را از همان جهت نفی کند. برای مثال اگر از کسی پرسیده شود که وضع جسمی شما چطور است، و او پاسخ دهد وضع خوب است، و بلافاصله از همان شخص پرسیده شود که وضع روحی شما چطور است، و او پاسخ دهد وضع خوب نیست، دو پاسخ - به‌رغم ظاهر متناقض - تناقضی ندارند؛ زیرا از دو حیث و جهت متفاوت بیان شده‌اند.

عدالت در دو آیه‌ی مذکور، از دو حیث متفاوت طرح شده است. در آیه‌ی ۳، عدالت، مربوط به مسائل اقتصادی و نفقه و امثال آن است، و سیاق آیه و بیانات تفسیری پیش‌گفته، این را ثابت می‌کند؛ اما عدالتی که آیه‌ی ۱۲۹، تحقق آن را ناشدنی می‌شمارد، از نظر عاطفی‌ست. ادامه‌ی آیه، بر این مطلب دلالت می‌کند؛ زیرا فرموده است: «ولی تمایل خود را به‌کلی متوجه يك طرف نکنید که دیگری را به صورت (زنی که میان شوهر داشتن و مطلقه بودن) بلا تکلیف است، درآورید.» معلوم است که این عبارت، بر مسائل عاطفی و نحوه‌ی تعامل اخلاقی نظر دارد. البته کشش عاطفی، تماماً در اختیار انسان نیست تا بتواند نسبت به افراد مختلف، به‌اراده‌ی خویش، عواطف یکسان داشته باشد، و عبارت ابتدای آیه، بر این نکته دلالت می‌کند؛ اما می‌توان بروز خارجی عواطف را اداره کرد. نتیجه این‌که هرچند عاطفه و محبت یکسان میان دو (یا چند) همسر شدنی نیست، در عمل طوری رفتار نکنید که تمایل شما به یکی را بروز دهد، و دیگری، از نظر روحی و روانی دچار استیصال شود.

در پایان، آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم، در رعایت عدالت میان همسران خود کوتاهی کرده‌اند، هشدار می‌دهد که اگر راه اصلاح و تقوا در پیش گیرند و گذشته را جبران کنند، خداوند، آن‌ها را **مشمول رحمت و بخشش خود** قرار خواهد داد. /م



﴿۱۳۶﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ
 وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا
 أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن
 تَلَوْتُمَا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانِ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۷﴾ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ
 عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ
 وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
 بَعِيدًا ﴿۱۳۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا
 ثُمَّ ءَاذَنُوا كَفَرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا يَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا
 ﴿۱۳۹﴾ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۴۰﴾ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ
 الْكُفْرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْتَنُونَ عِنْدَهُمُ
 الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿۱۴۱﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ
 أَن إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَةَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا
 مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ
 إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿۱۴۲﴾

ای مسلمانان، همواره در اقامه‌ی عدل پایدار باشید و برای خدا گواهی دهید؛ هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر یا نزدیکان (شما) باشد. اگر (آن که برایش گواهی می‌دهید)، ثروتمند یا فقیر باشد، (در هر حال نباید به ناحق گواهی دهید؛ چرا که) خدا به (حمایت از) آنان سزاوارتر است. پس مبدا به سبب (ترس از) انحراف (از حق)، از هوا و هوس پیروی کنید (و شهادت ندهید). (پس) اگر (با گرداندن زبان، حق را) تحریف کنید، یا (از گواهی) روی گردانید، (در هر حال)، خدا همواره از کارهایتان آگاه است. ۱۳۵ ای مسلمانان، به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و (هر) کتابی که پیش از این نازل کرده است، ایمان آورید. هر کس خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز قیامت را انکار کند، بی‌شک (با دوری از حق) دچار گمراهی دور و درازی شده

است. ۱۳۶ کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند و دوباره کفر ورزیدند، و آنگاه بر کفر خود افزودند، (اصلاً) خداوند قصد ندارد آنان را بیامرزد و به راهی (راست) هدایت‌شان کند. ۱۳۷ به منافقان مژده بده که عذابی دردناک خواهند داشت؛ ۱۳۸ هم آنان که کافران را به جای مؤمنان، دوستان (خود) انتخاب می‌کنند. آیا عزت و قدرت را نزد آنان می‌جویند؟ (آنان در اشتباه‌اند؛) چرا که تمام عزت و قدرت برای خداست. ۱۳۹ البته خداوند در این کتاب بر شما نازل کرده است که هر گاه می‌شنوید آیات خدا را، (گروهی) انکار و استهزا می‌کنند، تا زمانی که به سخن دیگری مشغول نشده‌اند، دیگر با آنان هم‌نشین نشوید؛ وگرنه شما هم مثل آنان خواهید شد. خداوند، همه‌ی منافقان و کافران را در دوزخ جمع خواهد کرد؛ ۱۴۰

مسئولیت اجتماعی

برای مصون ماندن جامعه از هر پلیدی‌ای باید از دو عامل مدد گرفت: ۱. عاملی که هر شخصی را از معصیت منع کند. به عبارت دیگر، وجود تقوا؛ ۲. همه‌ی افراد جامعه احساس کنند که اگر مرتکب معصیتی شوند، بازخواست می‌شوند، و هر کس را که مرتکب معصیت شد، خود بازخواست کنند.

آیات پیش، از عامل نخستین سخن گفتند. در این آیه، از عامل دوم سخن به میان آمده است؛ یعنی نقش عدالت در حقوق اجتماعی. اگر جامعه بیدار باشد و مسئولیت خویش را احساس کند، ستم را در حالی که هنوز در گهواره است و توان نیافته، نابود می‌کند. در این حال، هر کس آهنگ ستمگری داشته باشد، نزدیک‌ترین کسان او، او را از آن منع می‌کند؛ خواه خویشاوندش باشد، خواه دوستش و خواه همکارش. حتی پیش از آن که ظالم به غضب حقی اقدام کند، غالباً برای مساعد کردن جو تجاوز، با برخی نزدیکانش مشورت می‌کند؛ اگر جامعه آگاه و بیدار باشد، در همان آغاز، او را از ارتکاب آن عمل نگاه می‌دارد و ظلم را در نطفه خفه می‌کند.

در اینجا، برای قیام جامعه در برابر ستم، دو مرحله قرار دارد: ۱. منع ستم و اقامه‌ی عدل؛ ۲. در حالت وقوع ستم، هم‌دستی و هم‌کاری برای از میان بردن آن؛ برای مثال، به نفع صاحب حق و به ضرر متجاوز غاصب شهادت دادن. آدمی، در هر موقعیتی که باشد، نباید در چنین مواقعی، از ادای شهادت به سود صاحب حق خودداری ورزد؛ بدین بهانه که صاحب حق، ضعیف یا غریب یا فاجر است؛ یا بدین بهانه که ستمگر، توأمند یا از خویشاوندان یا دوستان من است. هیچ‌یک از این بهانه‌ها نباید مانع شود که آدمی از ادای شهادت حق سر باز زند (تفسیر هدایت، ج ۲، ص ۱۹۴).

رعایت عدالت و قسط برای همه

مؤمن باید سعی و مجاهد در اقامه‌ی عدل باشد و از شهادت به‌حق در راه خدا دریغ نکند؛ اگرچه به ضرر خود و کسان نزدیک و دور او باشد. همچنین نباید فقر کسی را مراعات کند و به نفع او شهادت دهد؛ یا ملاحظه‌ی غنا و حشمت کسی را کند و به ضرر او شهادت ندهد؛ چون خداوند از هر کس دیگری به مراعات و ملاحظه‌ی بندگانش سزاوارتر است؛ اما همو حق را بر این قبیل امور ترجیح داده، و ادای شهادت را واجب، و کتمان آن را حرام فرموده است. پس در مقابل حکم الهی نباید ملاحظه‌ی دوستی یا دشمنی یا عصیبت یا ترس یا رحم یا جهات دیگر را کرد و از مَر حق تجاوز کرد؛ بلکه باید هوای نفس را از خود دور کرد که موجب عدول از حق است (روان جاوید، ج ۲،

۱۳۵. عدالت اجتماعی

از اطلاق قسمت نخست آیه‌ی شریف استفاده می‌شود که هر مؤمنی، چه مرد و چه زن، مشمول این آیه است. از کلمه‌ی قوامین که صیغه‌ی مبالغه است، دریافت می‌شود که عدل را باید کما هو حق و به حد کافی رواج داد و اجرا کرد. پس کسی که یک یا دو مرتبه عدل را اجرا و سپس از اجرای آن خودداری کند، مشمول این آیه نیست. چون انسان طبعاً حب ذات و به والدین و خویشاوندان علاقه و محبت دارد، خدا برای این‌که اجرای عدالت هیچ‌گونه تبصره و استثنایی نداشته باشد، می‌فرماید که اگرچه اجرای عدالت، به ضرر خود شما یا والدین یا نزدیکانتان تمام شود، باز هم باید اجرا شود (تفسیر آسان، ج ۴، ص ۳۲).

تعبیر به «قیام» در اینجا ممکن است برای این باشد که انسان برای هر کاری معمولاً باید به پا خیزد و دنبال آن برود. بنابراین، قیام به کار، کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی در باره‌ی آن است؛ اگرچه آن کار، همانند حکم قاضی، به قیام و حرکتی احتیاج نداشته باشد. ممکن است تعبیر به قیام، از این نظر باشد که معمولاً به چیزی قائم می‌گویند که عمود بر زمین بوده، کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد؛ یعنی عدالت را چنان باید اجرا کنید که نتیجه‌ی کار، کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند. این موضوع، در همه‌ی اجتماعات و به‌ویژه در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولاً در شهادت دادن، مقیاس را حب و بغض‌ها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت‌دهنده قرار می‌دهند؛ در حالی که حق و عدالت برای آن‌ها مطرح نیست.

از حدیثی از ابن‌عباس استفاده می‌شود که افراد تازه‌مسلمان، حتی بعد از ورود به مدینه، به سبب ملاحظات خویشاوندی، از ادای شهادت به ضرر بستگان‌شان خودداری می‌کردند. پس این آیه‌ی شریف نازل شد و در این زمینه به آنان هشدار داد (المنار، ج ۵، ص ۴۵۵). البته این کار با روح ایمان سازگار نیست؛ چنان‌که از حضرت صادق ع روایت شده است: «مؤمن را بر مؤمن هفت حق است، و واجب‌ترین آن‌ها، این است که شخص حق بگوید؛ گرچه به زیان پدر و مادر یا خویشانش باشد، و از حق به باطل میل نکند (تفسیر جامع، ج ۲، ص ۱۳۲). پس مؤمن حقیقی، کسی است که هیچ‌گونه ملاحظه‌ای در برابر حق و عدالت نداشته باشد و حتی منافع خود و بستگان خویش را برای اجرای آن نادیده بگیرد (تفسیر نمونه، ج ۴،



الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُفْرٍ فَإِنَّ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا
 أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا
 أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ
 بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
 سَبِيلًا ﴿١٤١﴾ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا
 قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالِي يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ
 اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾ مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لِآلِي هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى
 هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
 أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾ إِنَّ
 الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ نَصِيرًا
 ﴿١٤٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا
 دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ
 الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ
 إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

هم آنان که منتظر (شکست یا پیروزی) شما هستند. اگر از سوی خدا پیروزی و فتحی نصیب تان شود، می‌گویند: «مگر ما همراه شما نبودیم؟»، و اگر کافران بهره‌ای داشته باشند، می‌گویند: «آیا شما را مورد پشتیبانی قرار ندادیم و از (شر) مسلمانان حفظتان نکردیم و (در مقابل آنان) یاری‌تان نمودیم؟» خداوند در روز قیامت میان تان داوری می‌کند. خدا هیچ راهی برای (تسلط) کافران بر مؤمنان قرار نخواهد داد. ۱۴۱ منافقان (می‌پندارند که) خدا را می‌فریبند؛ حال آن‌که او (با مهلت دادن به آنان برای نفاق ورزیدن، در حقیقت)، آنان را فریب می‌دهد (و مجازات می‌کند). و زمانی که به (قصد) نماز برمی‌خیزند، با کسالت و بی‌حالی و برای خودمایی میان مردم می‌ایستند و فقط اندکی (با زبان) خدا رایا می‌کنند؛ ۱۴۲ در حالی که بین کفر و ایمان سرگردان‌اند. نه به اینان (می‌پیوندند) و نه

به آنان. کسی که خدا گمراهش کند، راهی برای (هدایت) او نخواهی یافت. ۱۴۳ ای مسلمانان، کافران را به جای مؤمنان، دوستان (خود) انتخاب نکنید. آیا می‌خواهید در پیشگاه خدا دلیلی روشن به زیان خودتان قرار دهید (تا در دنیا گمراه و در آخرت عذاب‌تان کند)؟! ۱۴۴ منافقان در پایین‌ترین طبقه‌ی آتش (دوزخ) هستند و برایشان یآوری نخواهی یافت؛ ۱۴۵ مگر کسانی که توبه کردند و (نیت و کارهایشان را) اصلاح نمودند و به خدا اعتماد کردند و عبادت خود را برای خدا خالص کردند؛ که آنان با مؤمنان (راستین) همراه‌اند و به زودی خداوند به مؤمنان پاداشی بزرگ خواهد داد. ۱۴۶ اگر شما شکرگزاری کنید و ایمان آورید، چرا خدا شما را عذاب کند (و چه نیازی به مجازات شما دارد)؟ همواره خداوند، سپاسگزار (اعمال نیکوکاران) است و بندگان را به خوبی می‌شناسد. ۱۴۷

این‌که پیروزی نهایی نیست، آزمونی الهی برای مؤمنان است که اگر پایداری ورزند و از امتحان الهی سربلند بیرون آیند، یقیناً فتح نهایی برای آنان است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۱۹۰)، و خدای عزیز هرگز شکست را برای ایشان نمی‌پسندد (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۶).

چون معرفت خدا و وحدت امت، حق‌اند، و جهل و اختلاف، باطل، و پیروزی حق بر باطل، يك اصل کلی نقض‌ناپذیر است، هر جا مسلمانان پیروز شدند، هرچند دستشان خالی بود، به سبب یاری دین خدا بود (محمد/۷)، و هر جا شکست و مصیبت به آنان رو کرد نیز به سبب جهل علمی، جهالت عملی و اختلاف فاحش داخلی خودشان بود (شوری/۳۰). بنابراین، پیروزی کفار بر مسلمانان در میدان‌های گوناگون، بدین علت است که بسیاری از مسلمانان، مؤمنان حقیقی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسئولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به‌کلی فراموش کرده‌اند. نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است، نه به معنی حقیقی کلمه جهاد می‌کنند، و نه آن علم و آگاهی لازم را دارند که اسلام، کسب آن را از لحظه‌ی تولد تا لحظه‌ی مرگ بر همه لازم شمرده است (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۷۶). خلاصه این‌که هر زمان مسلمانان در برابر کافران صف آرایی کنند و محور جدال بین آن‌ها فقط ایمان و کفر باشد، سرانجام پیروز می‌شوند (آل عمران/۱۳۹)؛ اما اگر هدف آن‌ها از نبرد، اغراض مادی و غیراسلامی باشد، گروهی که از ابزار روزآمد و انسجام درونی برخوردارند، فاتح خواهند شد؛ اگرچه گاه رخدادهای بیرونی، مؤید عکس این روش است.

۴. چنان‌که کافر در آخرت راه سلطه‌ای بر مؤمن ندارد، در دنیا نیز برای او سلطه‌ی سیاسی و نظامی نیست؛ لکن گاه رخدادهای بیرونی، عکس این را نشان می‌دهد. در حقیقت گاهی آگاهی کافران از علوم و فنون نظامی، بر ناآگاهی مؤمنان چیره می‌شود (تسنیم، ج ۲۱، ص ۱۸۰-۱۸۳).

فقها با استدلال به همین آیه، انعقاد هرگونه پیمان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی را که سبب سلطه‌ی کافران بر مسلمانان شود، نامشروع می‌دانند (رک: زبدة‌البیان فی احکام القرآن، ص ۳۳۹-۴۴۰). بنابراین اگر نظام اسلامی، رابطه‌ی خود را با کشور یا کشورهایی قطع می‌کند، در پی دشمن‌تراشی یا مهجور کردن خود در سطح جهان نیست؛ بلکه بالعکس، از هرگونه استیلا و سیطره‌ی زورمندان و مستکبران عالم بر تمامیت ارضی و منافع دینی و ملی خود پرهیز می‌کند. / پ

۱۴۱. قاعده‌ی نفی سبیل

اصالت، در نظام هستی، با مؤمنان است و نه غیر ایشان؛ یعنی تمام نیروهای عالم، در خدمت این نوع از انسان است؛ چراکه ایشان، مطابق سنن الهی، بر کائنات مسخرند و خلاف خواست الهی و مقتضیات و مختصات عالم عمل نمی‌کنند. اگر اما مظاهری از روی خوش نشان دادن عالم به کفار و منافقین دیده می‌شود، از طرفی، از باب اصیل بودن ایشان نیست، همچنان‌که کف روی آب نیز در عین وجود داشتن، از خود اصلتی ندارد، و از طرف دیگر، وضع موجود، غایت کار نیست و میانه‌ی راه است. پس در نگاه کلان، پیروزی نهایی، با حق است؛ نه باطل.

کیفیت نصیب کافران

پیروزی مؤمنان در جنگ، پیروزی حقیقی‌ست که با گشوده شدن درهای آسمان، بر اولیای الهی نازل می‌شود. البته این پیروزی، از ناحیه‌ی خداوند است، و آنچه نزد خداست، باقی‌ست (نحل/۹۶)؛ لکن کامیابی کافران، پیروزی حقیقی نیست؛ بلکه بهره‌ای اندک و زودگذر است که مانند ملاحظه (غذای میان دندان‌ها) است، و قرآن برای پست شمردن بهره‌ی آنان، بدون اسناد به خدا، کلمه‌ی نصیب را به کار برده، و بی‌شک آنچه نزد انسان‌هاست، فانی و هیچ (قصص/۸۸؛ نحل/۹۶) است (کشاف، ج ۱، صص ۵۷۸-۵۷۹).

نفی سیطره‌ی کافران بر مؤمنان

خداوند قهار هرگز به زیان مؤمنان برای کافران راه سلطه‌ای قرار نداده است. با توجه به معنای جامع آیه و نفی هرگونه سلطه‌ی کفار بر مؤمنان، این چند احتمال در بیان مفهوم آیه وجود دارد:

۱. اکنون که دوری پایانی به قیامت و انهداده شده است، در آنجا کافر سلطه‌ای بر مؤمن ندارد؛ هرچند ممکن است در دنیا به زیان مسلمان حکمی شود.

۲. در مسائل فرهنگی و احتجاجات، هرگز کافر بر مؤمن برهانی ندارد، و همواره در موضوعاتی مانند وحی، نبوت و معاد، براهین عقلی به سود مؤمنان است.

۳. اگر محور مبارزه، ایمان و کفر باشد، بی‌تردید مؤمنان همواره پیروزند. توضیح این‌که خدای سبحان هیچ راه سلطه‌ای برای کافرانی که در برابر مؤمنان قرار گیرند، قرار نداده است؛ نه بدین معنا که اگر جنگی رخ دهد، مؤمنان شهید و اسیر نمی‌دهند؛ بلکه بدین مفهوم که شهادت، مانند پیروزی، یکی از دو کامیابی‌ست (توبه/۵۲)، و چیره شدن مقطعی کافران، ضمن